

پسر دویم میرزا محمد علی مستوفی است: زبده الاشباه میرزا هدایت الله مستوفی<sup>۱</sup>. در سراتب خط و ربط، نادره زمان است، با آنکه در زمره مستوفیان عظام محسوب است، بختش مساعدتی نکرده و از عمل استیفا جز مواجب دیوانی بهره‌ای نبرده است و ۶۰ سال از عمرش گذشته است. و ولد الصدقش، خلاصه الاشباه میرزا محمد مستوفی در دارالخلافة طهران بعضی از امورات دیوانی را مواظبت دارد.

پسر سیم میرزا محمد علی مستوفی است: زبده الاشباه، کمالات اکتناه، زبان زمان، فرید اوان، افتخار اهالی، ناظم در و لالی، نادره عصر، مالک زمام نظم و نثر میرزا سید رضی مستوفی. «بلند اقبال» تخلص. در سال ۱۲۴۵ متولد شده، تحصیل سراتب کمالیه، نموده، مقدمات علمیه را آموخته، خط نسخ و تعلیق و تحریر و سیاق و محاسبات دفتری را نیکو نوشت<sup>۲</sup> و در فنون اشعار فارسی، گوی مسابقت را از همگنان ربود و از هرگونه اشعاری، گفته، دیوانی پرداخته است و این چند شعر از او به یادگار ثبت گردید:

تا که نیکو گرددت حاصل از آن  
هر چه او گردد زبان تو گوش یاش  
تا به جا مساند بسرایت آبرو  
رنجش از صفر است گلقدش مده  
لیک شرطش گشته است از دوستان  
راست گسو و از دل پسر تشویش را  
کس نمی باید به او گویا شود  
متفسق نبود، مگو، از آن، کلام  
زحمت از بهر تو پیدا مسی شود  
هم تو از مردم، نکو، دائم بگو

تا توانی تخم نیکوئی فشان  
گر ستیزد با تو کس خاشوش باش  
تا نپرسندت سخن چیزی مگو  
هر که پندت نشنود، پندش مده  
مشورت را عیب و عسار خسود مبدان  
شهره کن در راستگوئی خویش را  
راستی هم گر دروغ آسا شود  
چیزی از دانسی که با دین عوام  
در عوام الناس غوغا می شود  
خواهی از مردم ز تو گوید نکو

او را چه غم از دوزخ و شادی ز بهشت  
هست از عملت قبیح و افعال زشت

آن را که خدا مهر علی در دل هشت  
با مهر علی «بلند اقبال» چه غم

ور زنده خورد، به دهر پاینده شود  
ور گریه خورد پلنگ درنده شود

گر مرده به می شسته شود زنده شود  
گر موش خورد، گسریه لافنده شود

هزار شکر که ما را به جسم، جان آمد  
به خسروان جهان، زو خط امان آمد  
که عم اعظم شاهنشاه جهان آمد

به فارس معتمد الدوله حکمسران آمد  
امین دولت و دین شاهزاده فرهاد است  
به وصف رفعت و جاه و جلال او این بس

۱. در متن: (مستوفی است).

۲. (در علوم غریبه رمل و اسطرلاب مهارتی بسزا داشت و مردی روشن بین بود که آینده را پیشگوئی می کرد و اغلب پیشگوئیهایش به حقیقت می پیوست). (دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۱، ص ۴۵۸).

۳. در متن: (آن ما).

مگر ز ثبت تاتار کساروان آمد  
ز هر بهار مرا خوشتر این خزان آمد  
چو سحر و غمزه به چشم بتان نهان آمد  
که حکمرانی تو سال سیچقان آمد  
که سر رحمت حق از تو ترجمان آمد

نسیم روزه شیراز مشکبو گردید  
اگرچه فصل خزان است و رفته است بهار  
چه فتنه ها که ز هر سو به پای بود به فارس  
سزد که موش، پلنگی کند به شادی از آنک  
سزد به عهد تو در مهد راحت ارغنونیم

گفتم این هم امتحان احتشام الدوله است  
گفتم از پیک دوان احتشام الدوله است  
منشی تاریخ دان احتشام الدوله است  
چنگی و آوازه خوان احتشام الدوله است  
نامه بر کف مدح خوان احتشام الدوله است

دی بگفت آن شوخ دارم چند شکل ده جواب  
گفت ماه این سان سریع السیر آمد از چه رو  
گفت می باشد عطار د را چه منصب؟ گفتمش  
گفت آگاهی ز حال زهره ام ده، گفتمش  
گفت گو از مشتری، گفتم «بلند اقبال» سان

از دست رفته ایم وز پا افتاده ایم  
بر روی خویشتن در دولت گشاده ایم  
ما را بین که پست تر از خاک جاده ایم

ما عاشقان مست دل از دست داده ایم  
چشم از جهان و هر چه دراو هست بسته ایم  
اقبال ما بلند ز عشق است و ارجمند

خرم آن دم که نشیند بت من در بر من  
پادشاهی کنم از سایه زند بر سر من  
نه عجب سر<sup>۲</sup> نهد از چرخ به خاک در من

شاد بی یار نگردد دل غم پرور مسکن  
زلف دلدار مرا خاصیت پسر هم است  
بسکه از مرحمت دوست «بلند اقبال»

ز تشویش فراق، در وصال زار و غمگینم  
چو در قبرم گذارند ار شود نام تو تلقینم

به امید وصال در فراق شاد و سرورم  
کفن درم ز تن خیزم ز جا گیرم حیات از سر

شد لب جانان من، چشمه حیوان من  
گشت خط و زلف تو سنبل و ریحان من  
از نگه سی چشم تو برد دل و جان من

چشمه حیوان من، شد لب جانان من  
سنبل و ریحان من گشت خط و زلف تو  
برد دل و جان من از نگه سی چشم تو

روا بود که کنی از وصال آب ادم

خراب کرد فراق رخ تو و بنی ادم

وز طور و طرز دلبری کودار د اظهاری کنم  
در بر نمایم طیلسان بر دوش زناری کنم  
از شهر باید شد برون تا سیر گلزاری<sup>۳</sup> کنم  
جان چون «بلند اقبال» اگر قربانی یاری کنم<sup>۴</sup>

شد وقت آن کز بیخودی وصفی ز دلداری کنم  
دورا فکنم این خرقة را، از کف دهم این سبجه را  
فصل گل است و وقت می، در خانه مانم تا به کی  
آسوده سازم حال را بینم بلند، اقبال را

۳. در متن: (گذاری).

۱. در متن: (آنکه).

۲. در متن خوانا نیست.  
۴. (دیوان اشعاری شامل هجده هزار بیت دارد.) (دانشندان و سخن سرایان فارس، ص ۴۵۸)، نمونه اشعار وی را در صفحات ۴۵۸ و ۴۵۹ همان کتاب بخوانید.

و از اعیان این محله است: سلسله رئیسان دروازه کازرون. از قدیم املاک جانب مغربی صحرای شیراز را مالک بوده‌اند و از اعیان آنهاست:

عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه حاجی یوسف زارع خلف مرحوم حاجی محمد اسماعیل زارع خلف مرحوم حاجی عباس زارع، خلف مرحوم رئیس اسماعیل زارع، مادام زندگانی معیشتی به اندازه داشت و در راستگوئی، پیش‌عامه و خاصه مردم مقبول‌القول گشته، در حدود و سامان املاک حومه و بلوکات، هرچه را تصدیق می‌نمود، علما و فرمانروایان حکم بر صحت آن می‌فرمودند.

و خلف‌الصدقش حاجی محمد اسماعیل زارع در اطوار و اخلاق تاسی به‌والد خود نموده است.

و از اعیان این سلسله است: عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه حاجی محمد اسماعیل زارع خلف مرحوم حاجی عبدالنبی زارع، در افعال و اعمال و حسب و نسب مانند حاجی یوسف زارع است.

و از اعیان آنها، عالی‌جاه آقازین‌العابدین زارع خلف مرحوم حاجی محمد صادق زارع است.

و از اعیان این محله است: مجمع آداب، مقبول اولی‌الالباب، لسان زمان و سبحان بیان، فرید عصر، مالک زمام نظم و نثر، نادره اهالی، ناظم دروآلی، مخترع بدایع، محبوب طبایع، زین محافل و زینت مجامع: حاجی محمد تقی «شوریده»<sup>۱</sup> تخلص. طینتش از صدق و صفا سرشته و در مزرع خاطرش جز تخم وفا نکشته، با کمی عمر به بسیاری هوش معروف و با نداشتن بصر به نور بصیرت موصوف. اگرچه چشمدش از جهانیان بسته است، فکرتش از نه سپهر بسته، تا پای در دایره شاعری گذاشته، روح حکیم رودکی و شیخ ابوالعلائی معری را شاد داشته، در انشاء قطعات و قصائد طرحی خوش انداخته است و صورت تقلات خود را به آن عبارت برای نگارنده این فارسنامه، نگاشته، فرستاد:

«در سال ۱۲۷۴ زحمت‌افزای این سرای سپنجی شدم و در هفت‌سالگی هردو جهان بینم را آبله پوشید، آنچه کسانم در معالجه کوشیدند، بیفایده افتاد، از هشت‌سالگی مشغول تحصیل مراتب کمالیه گشتم و در سال ۸۵ [۱۲] والد ماجدم، طومار زندگانی را نوشته، درگذشت و گاهی چند شعری گفته است و به‌نام خود که عباس بود تخلص می‌نمود. از او شنیدم که از پدرش می‌گفت در نسب نامه دیدم که نسبم به «اهلی» شاعر شیرازی منتهی می‌شد و در سال ۸۸ [۱۲] با خال ستوده‌حال خودم به‌سکه‌معظمه و مدینه طیبه مشرف شدم.»

و این چند شعر از شوریده نوشته شد:

۱. مرحوم شوریده ملقب به فصیح‌الملک بنابر آنچه آقای حسن فصیحی شیرازی فرزند وی در مقدمه چاپ دوم غزلیات او که در سال ۱۳۳۷ انجام شده نوشته است: در سال ۱۳۰۹ قمری به‌طهران مسافرت کرده و متجاوز از سه‌سال در طهران بود و در این مدت به‌حضور ناصرالدین‌شاه بار یافته و مورد اعزاز و اکرام وی قرار گرفت و نخست به‌لقب مجدالشعرا و سپس به‌لقب فصیح‌الملکی ملقب شد، در سال ۱۳۲۲ متاهل شد و از وی ۶ فرزند بوجود آمد. شوریده در شب ششم ربیع‌الثانی ۱۳۴۵ قمری مطابق با ۲۰ مهر ۱۳۰۵ شمسی در سن هفتادویک سالگی در شیراز درگذشت و در مقبره‌ای که خود قبلاً در جوار مزار شیخ سعدی تهیه دید مدفون گشت. از آثار او مست کلیات در حدود ۱۵ هزار بیت قصائد، غزلیات، مسعطات، رباعیات و تواریخ و نامه روشن‌دلان در شرح ادبا و شعرای ناینا و کشف‌العواد. و رک: آثار العجم، ص ۲۶۶.

این درد ز جان دردناکم ببرد  
ز آن پیش که باد خاکم ببرد

چشمت به یک کرشمه مرا عشقباز کسرد  
زیرا که هرچه کرد به من، چشم باز کرد  
با من همان کند که به گنجشک، باز کرد

موی برهم زن و کار دو جهان برهم زن  
شعله بر خرسن هستی بنی آدم زن  
جام بر دست نه و پای به ملک جم زن  
شو چو منصور پس آنکه به انا الحق دم زن  
گوهرت باید، جیحون چه کنی در یم زن

الله ای آصف دوران مفکن از نظرم  
ور به گردون<sup>۱</sup> بردم باد، همان خاک درم  
بوالعلائی دگر و ابن عباس دگرم  
بچکد اشک چو سیماب به روی چو زرم  
غنچه ام، غنچه که بی خندم و خونین جگرم  
بجز از بار تهیدستی نبود ثم سرم  
زحلی کسوت تا آخر ماه صفرم  
پوستش کندمی و کردمسی آنکه به برم  
گر به ناگه برسد از پی شهنه، سحرم  
به سفیدی بزیم چند مگر زال زرم  
چشمه آب حیاتم که به ظلمات درم  
گرچه بی شک حسنی کیش و حسینی سیرم

فلک بر اهل زمین تا که آسمانی کرد  
خدای خلق همین محض قلبانی کرد  
که تیر رستم بن زال بسا کشانی کرد

ساقی می پاک ده که پاکم ببرد  
برخیز و به آبی آتشم را بنشان

رویت به ندیم جلوه در عشق باز کرد  
چون چشم باز دیده زدیدن بدو ختم  
عقنای قاف عالم نظمم، ولی غمت

دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زن  
بر فکن پرده ز روی و بفروز آتش حسن  
ترک هستی کن و می درکش و سرمستی کن  
تا همه تن نشوی جان همه جانان نشوی  
گرچه «شوریده» زنی غوطه به جیحون سرشک

گوهر اشک نیم، گوهر بحر هنرم  
گر سلیمان کندم بخت، همان مور تو ام  
من نه شوریده اعمایم کاندرا این عصر  
لیک چندی است که بی سیم و زرم گرچه مدام  
نیستم پسته که گر خندم خوشدل باشم  
راستی گوئی سرورم که به بستان کمال  
ها محرم شد و من سوک زده خواهم شد  
گر غلام سیاهی داشته [ی] کشتمی اش  
یا شوم دزد و کنم رخت شب و در پوشم  
جامه چون موی سیاه ووش به تن در پوشم  
ور سیه جامه شوم تا که بدانند که من  
می بخوام شدن اندر سلب عباسی

الا که چون تو لثیمی ندیده در گیتی  
چهار عنصر شش دانگه وجود ترا  
خدنک هجو من ایدون همی کند باتو

۱. در متن: (هم).

۲. در متن: (گردان).

## محلہ نہم شیراز

### محلہ لب آب است

در زمان سلطنت کریم خان زند، طاب‌تراه که شهر شیراز را کوچک نمود، محلہ سراجان را جزء محلہ لب آب فرمود و این محلہ محدود است: بہ محلہ بالا کفت و محلہ اسحق بیک و محلہ سردزک و باروی جنوبی شهر و شمارہ خانہ‌های آن در سال ۱۳۰۱، ۹۲۰ درب خانہ بود و شمارہ مردمان آن ۳۹۱۴ مرد و پسر و ۴۰۰۰ نفر زن و دختر بود.

کدخدای این محلہ عالی‌جاه آقا محمد حسین خلف آقا محمد جعفر کدخداست. نزدیک پنجاه سال از عمرش گذشتہ است.

و از اجلہ اعیان و اشراف این محلہ است: سلسلہ سادات شریفی حسنی حسینی مشہور بہ کلانتران سابق. جد اعلای این سلسلہ از شهر استرآباد [بہ] شیراز آمدہ، دختری از نوادہ‌های میرسید شریف علامہ جرجانی [را] کہ جد اعلای سلسلہ سادات شریفی حسینی [است]، کہ شرح حال آنها در محلہ بازار مرغ گذشت، در ازدواج خود درآورد و در شیراز متوطن گردید.

و نوادہ او جناب سلالۃ السادات عظام و نقاوہ اشراف کرام، مقبول دولت سلطان، منظور نظر حضرت خاقان، صدر معالی پناہ، عالی‌جاه امارت دستگاہ میرسید شریف صدراعظم ممالک ایران، خلف الصدق مغفرت بآب میرتاج الدین علی خلف الصدق میر مرتضی، خلف الصدق میرتاج الدین علی حسینی شیرازی استرآبادی در سال ۹۰۹ در رکاب ظفر انتساب اعلی حضرت شاہ اسماعیل صفوی از شیراز برفت و در سال ۹۱۵ بہ منصب صدارت عظمی رسید و در سال ۹۲۰ در جنگ چالدران، چنانکہ در گفتار اول این فلاسنامہ نگاشته گشت، شہید گردید.<sup>۲</sup>

و خلف الصدقش عارج رتبہ مفاخر و مناصب میرزا اسماعیل کلانتر در سال ۹۲۹ بہ منصب

۱. از این محلہ در ذکر محلات قدیمی شیراز سخن نرفته است اما امروزہ دو محلہ سراجان (قسمتی از محلہ لب آب امروزی و در سمت قبلہ مسجد جمعہ) و محلہ دشتک (قسمتی از محلہ لب آب امروزی و در سوی غرب و جنوب محلہ سراجان کہ امروزہ قسمتی از آن داخل محلہ سردزک و قسمتی جزو محلہ لب آب است) این محل را تشکیل می‌دهد. (رک: تاریخ بافت قدیمی شیراز، ص ۷۸).

۲. رک: فارسنامہ ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۹۲۰.

کلانتری شیراز برقرار گردید.

و خلف‌الصدقش امین سلاطین میروشاه حیدر کلانتر در سال ۹۷۰ کلانتر شیراز گردید.  
و خلف‌الصدقش: سلاله‌السادات حسنی حسینی: میرسلطان ابراهیم کلانتر در سال ۹۹۴ به ارث و استحقاق منصب جلیل کلانتری را تصاحب نموده.  
و سلاله‌سادات میرزا شرف‌جهان کلانتر خلف‌الصدق میرشاه‌حیدر کلانتر در سال ۱۰۴۹ به منصب جلیل کلانتری سرافراز گردید.  
و خلف‌الصدقش، افتخار اشراف و اعیان میرزا ابوطالب کلانتر در سال ۱۰۸۱ کلانتر شیراز جنت طراز گردید.

و معتمد‌السلطان میرزامؤمن کلانتر، دخترزاده میرزاجهان‌شاه کلانتر در سال ۱۱۱۵ به کلانتری شیراز قرین افتخار آمد.

و نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت میرزاشرف‌جهان ثانی خلف‌الصدق مرحوم میرزا-ابوطالب کلانتر در سال ۱۱۲۵ به منصب کلانتری شیراز برقرار گردید.

و خلف‌الصدقش میرزا ابوطالب ثانی<sup>۲</sup> در سال ۱۱۳۰ واند، کلانتر دارالعلم شیراز گردید و در زمان سلطنت افغان که کارها به هرج و مرج می‌گذشت، میرزا ابوطالب کلانتر که با سادات شریفی، ابناء میرسید شریف علامه جرجانی از جانب مادر نسبتی داشت، اشتلمی نمود و موقوفات آستانه حضرت شاه‌چراغ را از دست سادات شریفی حسینی بگرفت و مدتی در تصرف داشت و اعلیحضرت نادرشاه در سال ۱۱۴۲ از میرزا ابوطالب بازگرفته به میرزا محمد حسین شریفی حسینی وا گذاشت.

و خلف‌الصدق میرزا ابوطالب کلانتر است: سلاله‌سادات عظام میرزا اسماعیل کلانتر. در سال ۱۱۴۲ به منصب کلانتری شیراز برقرار گردید<sup>۳</sup> و در سال ۱۱۶۰ چنانکه در گفتار اول این فادنامه نگاشته گردید، اعلیحضرت نادرشاه بر اهل فارس غضب نمود و چندین نفر آنها را در خارج شهر کرمان بکشت از جمله میرزا اسماعیل کلانتر بود که بعد از کورگشتن او را بکشتند و کلانتری از خاندان او بیرون رفت و زمان کلانتری این سلسله نزدیک به ۲۳ سال رسید و بیاید دانست که سلسله‌سادات شریفی شیراز دو طایفه‌اند چنانکه از عنوان آنها دانسته می‌شود: یک طایفه که از نسل میرسید شریف علامه جرجانی‌اند، آنها را سادات شریفی حسینی گویند و جماعتی که از اولاد میرسید شریف شیرازی استرآبادی‌الاصل‌اند، آنها را شریفی حسینی گویند و برای مشارکت اسمی گاهی بر یکدیگر اشتلمی نموده‌اند.

خلف‌الصدق میرزا ابوطالب کلانتر حاجی میرزا صادق و حاجی میرزا صادق را دونفر پسر است:

اول آنها، صاحب کمالات نظم و نثر میرزامهدی [است]. جناب مغفرت‌مآب حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا نوشته است: میرزامهدی از کلانترزادگان شیراز است و این چند شعر

۱. رک: روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. رک: روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۰۴ و ۱۰۵: چون او مزاحم میرزا محمد حسین شریفی تولیت حضرت شامچراغ شده بود نادر در شیراز او را به چوب بست و خسارات میرزا محمد حسین را جبران نمود.

۳. رک: روزنامه کلانتر، ص ۱۰۸.

را به او نسبت داده است:

شمع از تف آهیم اگر افروختن آموخت پروانه هم از سوختنم، سوختن آموخت

دوش گفتم با خودم امسروز کیست  
هم به شهر جود و احسان پادشاست  
رشحه مهرش به کام دوستان  
آتش قهرش به جان دشمنان  
گفت آنرا کو همی جوئی ز من  
ای که در ملک سخن از نظم تو  
مهربانها، آوخ از این زال دهر  
روز و شب در کنج غم از جور او  
آه سوزانم انیس و همسدم است  
بر تنم هر سوی همچون خنجر است  
حفظل و زهرم فرو ریزد بکام

کو به اهل فضل و دانش سرور است  
هم به چرخ علم رخشان اختر است  
از لطافت رشک آب کوثر است  
اخگر است و سخت سوزان اخگر است  
در جهان امروز حاجی اکبر است  
انوری را در دل از غم آذر است  
کش به هر ساعت هزاران شوهر است  
دیدهام پسر آب و دل پسر آذر است  
اشک گلگونم به جای زهور است  
هر مژه در دیدهام چون نشتر است  
پس بگوید: نوش کن کاین شکر است

پسر دویم حاجی میرزا صادق، عالی جاه، خلاصه الاشباه میرزا کاظم است. مادام زندگانی به عزت و احترام گذرانید.

و خلف الصدق میرزا کاظم، سلاله السادات حاجی میرزا اسماعیل نزدیک به ۸ سال از عمر او گذشته است.

و ولد الصدقش خلاصه الاشباه میرزا محمد حسین در عنفوان جوانی باقی است.

و نوبت تولیت موقوفات آب خیرات میرزا معین الدین شیرازی، امروز با حاجی میرزا اسماعیل است که جد اعلای او، دخترزاده، واقف خیر موافق است.

و از اعیان این محله است: سلسله جلیله مشایخ مسجد جامع عتیق شیراز. جد اعلای آنها جناب مستطاب علام فهام، ناظم عقود فروع و اصول، جامع معقول والمنقول شیخ عزالدین جزائری اسدی. از جزائر عراق به شیراز آمده، مدتها به نشر علوم و امامت مسجد جامع عتیق شیراز اشتغال داشت و از او دو نفر پسر باقی بماند:

اول آنهاست جناب مستطاب ناصب رایات ملت بیضا و ناصر آیات شریعت غراء، علام فهام شیخ مؤمن پیش نماز. در زمان سلاطین زند، احترامی داشته، بر اقوال و احکام او اعتبار می گذاشتند و مدرسه امام قلی خان مشهور به مدرسه خان<sup>۱</sup> در محله اسحق بیگ که از زمان پادشاه قهار نادر شاه افشار، لشکر نشین گشته بود، به توسط جناب شیخ مؤمن از تصرف سپاهی درآمده، منزل طلاب علوم گردید [و] تا کنون منزل اهل علم است و به این واسطه از آن زمان اختیار نظم آن مدرسه در دست این مشایخ است.

و خلف الصدق جناب شیخ مؤمن است: جناب مستطاب علام فهام، صاحب مجد و احترام،

۱. این اشعار در مدح خود حاجی اکبر نواب است. (دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۵۸۴).

۲. رک: آثار المعجم، ص ۴۹۵.

حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول: حاجی شیخ محمد پیش نماز<sup>۱</sup> که علاوه بر فضائل علمیه به زیور شاعری زینت یافته بود و «ساغر» تخلص می فرمود و مرحوم حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا او را به این عبارت فرموده: «ساغر اسم شریفش حاجی شیخ محمد، والد ماجدش مرحوم شیخ مؤمن پسر عمه این احقر عباد، اصلش از اعزه اعراب خزاعی است، عالمی است خجسته صفات و آدمی است محمدمت آیات، سرمست شراب دانش و جرعه نوش ساغر بینش، مخمور صهبای تقوی و صلاح، پیمانہ کش مصطبه زهد و فلاح و مدهوش ساغر هوش و از جام علم و عمل باده نوش، از علمای عظام و فضیلاب کرام است، شاعری است فصیح و اشعارش ملیح. در مسجد جامع عتیق شیراز امام و در مدرسه خان، مدرس و محبوب قلوب خاص و عام است. نظر به اقتضای طبع گاهی شعری گوید و این اشعار از اوست:

به جهان کامروائی نه به فضل و ادب است  
ورنه دیدی که شب روز و که روز شب است  
یا که را جامه هم پایگی من طلب است  
که به فرزند چو من دهر عقیم و عزب است

ای دل اقبال و سعادت نه به سعی و طلب است  
روز و شب را به کف اهل هنر نیست زمام  
خود کرا رتبه هم سنگی من در گهر است  
گرچه زبید که کنم دعوی و دارم برهان

دور زسانه را سپه بی کران برف  
باشد اگر حیات پس از داستان برف  
آهم، اگر نمی زدم آتش به جان برف  
از خانه چون برفت برون میهمان برف  
میخواره را چه کار به این و به آن برف  
یک ساغر و هزار فلان در فلان برف  
ما را خراب چون دل ما خانمان برف

بنگر که رفته رفته کران تا کران گرفت  
داریم داستان نمایان بسی به پیش  
ترسم به جان اهل جهان آتش افکنند  
بنیاد خانه را برسانند تا به آب  
«ساغر» ترا چه شکوه ز طغیان فصل دی  
با می کشان تظاول سرما چه می کند  
شد چون خراب از ستمش خانمان ما

کنی تا زیر بار آری خسری چند  
بین هر گوشه خلد و کوثری چند

سخن از خلد و کوثر تا کسی ای شیخ  
بیا یک روز با ما در خرابات

امام شهر نگردد اگر ریا نکنند

ریا همین بر عشاق نیست ورنه فقیه

به که به زرق در حرم جلوه دهی نماز را  
بندگی خدای کو، بنده حرص و آزار  
شاد مشو که هر می قافله حجاز را

گر بر بت به صدق دل، عرضه کنی نیاز را  
گرچه برای بندگی، ساکن مسجد ولی  
ای سوی کعبه رهسپر بین به کجاست روی دل

۱. آثار العجم، ص ۴۹۵: مشهور به میرزا آقا بزرگ، نواب در رساله دلگشا، ضمن ستایش از زهد و پرهیزکاری او، وی را پسر عمه خود می گوید. در کتاب دانشمندان و سخن سراپان فارس، از آقای محمد حسین رکن زاده آدمیت، سال وفات او ۱۲۴۵ ذکر شده و اشعاری از وی علاوه بر آنچه فوقاً آمده است ضبط گردیده است. رک: ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ جلد سوم. و رک: مجمع الفصحا، بخش اول، ج ۲، ص ۴۰۰.



«ساغر» غم هجر [یار] بهر من و تست  
عالم همه سرخوشند از بساده وصل  
این محنت و انتظار بهر من و تست  
این دردسر و خمار بهر من و تست

چون در لوحه مزار مرحوم شیخ صالح پسر شیخ عزالدین مزبور<sup>۲</sup> نوشته‌اند: «الاسدی-الجزایری» این سلسله را اسدی جزایری نگاشتم و مرحوم حاجی اکبرنواب این سلسله را خزاعی دانسته است و العلم عندالله. و جناب شیخ محمد در سال ۱۲۴۵ به رحمت ایزدی پیوست و او را چهارنفر پسر است:

اول آنها: جناب مستطاب جامع علوم دینیہ حاوی مقاصد یقینیہ، علام فہام شیخ عبدالعلی پیش نماز است. مادام زندگانی جز استفاده و افادہ علوم شغلی نخواست و بعد از وفات والد-ماجدش در مسجد جامع عتیق به امامت استقامت نمود. در علوم دینیہ و فنون ریاضیہ، فرید عصر خود بود، با دیوانیان معاشرت نکرد و از آداب و رسوم بزرگان بهره نبرد.

گویند: وقتی منوچهر خان معتمدالدوله وزیر مملکت فارس که از آلت مردی عاری بود به منزل جناب شیخ عبدالعلی برفت و بعد از نشستن، هنوز مکالماتی نشده، آن جناب به معتمدالدوله فرمود کدام بیرحم شما را محبوب<sup>۳</sup> الذکر و مقطوع الانثین نمود، معتمدالدوله سکوت کرده، مکشی نمود و بی تکلم، کفش را خواسته، خداحافظ گفته از منزل شیخ برفت. بازماندگان در مجلس شیخ را توییح نموده، گفتند که چه سؤال بیموقعی بود در جواب فرمود خواستم راه گفت و شنودی را باز کنم و در سال ۲۶۶ [۱] به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش جناب مستطاب، فضائل اکتساب، عالم عامل شیخ جعفر پیش نماز نعم الخلف آمده به جای والد ماجدش در مسجد جامع به امامت مسلمانان اشتغال دارد و صفوف جماعتش بر صفوف جماعت سائر ائمه مساجد از نسبت ضعیفی بگذرد.

پسر دویم مرحوم حاجی شیخ محمد، شیخ مؤمن است. مادام حیات به سرپرستی املاک خود و برادران بسر برد و برادرانش را از رهگذر معیشت آسوده بداشت و در سال ۱۲۵۹ وفات یافت و او را دونفر پسر است:

اول آنها مقبول اولی الالباب حاجی شیخ عبدالوہاب. سالهاست در بندر بمبای<sup>۴</sup> هندوستان رحل اقامت افکنده، در بدو حال خط نسخ را خوب نوشت و چندین بار کلام الله مجید و کتابهای دیگر را به حلیه طبع درآورده سرمایه زندگانی را جمع کرده، در کار تجارت انداخته، تاکنون در هندوستان توقف دارد.

پسر دویم مرحوم شیخ مؤمن، سعادت انتساب شیخ شرف الدین است در سال ۱۲۵۷ متولد گشته مانند والد ماجدش به سرپرستی املاک خود و بنی اعمامش اشتغال دارد.

پسر سیم مرحوم حاجی شیخ محمد است: عالی جناب فضائل انتساب شیخ محمد علی. مادام حیات در ظل حمایت برادران معیشتی نمود.

و خلف الصدقش، فضائل آداب شیخ شعاع الدین مانند والد ماجدش عمری به پایان

۱. در متن افتادگی دارد از ص ۱. ۴ مجمع الفصحاء، بخش اول، ج ۲، برداشته شد و ضبط گردید.

۲. در متن: (مذبور).

۳. خصی کرده.

۴. در متن: (بنبای).

می‌رسانید.

پسر چهارم شیخ محمد، حاوی معقول و منقول، جامع فروع و اصول، عالم سمتحن شیخ-حسن پیش نماز است. بعد از وفات برادر ماجدش شیخ عبدالعلی، به امامت مسجد جامع پرداخت و در سال ۱۲۷۵ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش: سلاله انجاب و نقاوه اطیاب شیخ صدرالدین در مبادی عمر تحصیل مراتب علمی نموده، خاطرش از گفت و شنود رنجیده، در سال ۱۲۹۳ از شیراز به ارض اقدس مشرف گشته، خط تحریر و سیاق و دفتری را آموخته، تاسی به جد مادری خود میرزا عباس مستوفی بگدلی نموده، در دستگاه ایالت خراسان گاهی به انشاء رسائل و گاهی به محاسبات دفتری اشتغال دارد.

پسر دوم عزالدین جزائری است: قدوة علماء و اسوة فضلاء حاجی شیخ صالح پیش نماز. مادام حیات به نشر علوم دینیه و امامت مسجد جامع عتیق اشتغال داشت، با آنکه در مراتب فضل و زهد و تقوی سرآمد اهل زمان بود و در بذله گوئی و مطایبات ضرب المثل بود.

و ولد ارجمندش، سلاله الاطیاب: شیخ مهدی ملقب به «جناب» کتابی را از مطایبات آن جناب مشحون داشته، بدون کرده است و تا کنون آن کتاب به نظر این بنده نرسیده است.

و خلف الصدق جناب شیخ صالح پیش نماز است: مصدر مناظرات، مظهر محاضرات شیخ-مهدی مشهور به جناب نعم الخلف آمده چنانکه والد ماجدش نعم السلف است در سال ۱۲۶۰ و اندک وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها مجمع آداب، مقبول اولی الالباب میرزا احسام الدین مشهور به جناب بن جناب در سال ۱۲۵۰ متولد گشته، تحصیل مراتب کمالیه را نموده، مقدمات علمیه و موجزات عقلیه را آموخته است. در بیشتر اوقات با فرمانروایانش رابطه و در خدمت دیوانیان برای ستم رسیدگان نعم الواسطه، در مراحل صدق و صفا فرید و در ثبات دوستی وحید. مدتی است درآمد و شد با ارباب دولت را بر روی دل بسته، در زاویه گوشه گیران نشسته، نه با ابنای جنسش جدالی و نه خاطری را از او ملالی.

پسر دوم شیخ مهدی جناب است: عالم فاضل میرزا اقوام الدین واعظ در سال ۱۲۵۴ متولد گشته، کسب فضائل نموده در مراحل مواعظه و مناصحه یدی طولی دارد، چندی است نور از بصرش پریده و خاطرش از قیل و قال رمیده، در زاویه عزالت به آسایش خزیده است.

و از اعیان و اشراف این محله است: سلسله مآدات مستوفی موسوی. آنچه از مکتوبه در ظهر اوراق کتاب دعوات به خط سیرزاسید محمد مستوفی جد آنها نوشته است نسب او به سید مبارک شمشعی هویزه<sup>۲</sup> می‌رسد.

و اول کسی که از این سلسله منصب جلیل استیفای دیوانی را قبول نمود، سلاله السادات انجاب میرزا سید فرج الله است.

و خلف الصدقش میرزا سید محمد مستوفی موسوی مادام زندگانی به لوازم این منصب پرداخت و در سال ۱۲۲۱ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر بود:

۱. در متن: (بزله).

۲. در متن: (حویزه).

اول آنها: فخرالاکفاء میرزا لطف‌الله مستوفی شیرازی، مدت‌ها در دارالخلافه طهران به‌شغل استیفاء دیوانی، در دفترخانه مبارکه اشتغال داشت، پس عود به شیراز نموده، محاسبات دفتری مملکت فارس را متکفل گردید و چندین سال متوالی به حکومت بحال سبعه فارس برقرار بود و در سال ۱۲۷۳ به رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم میرزا سید محمد مستوفی است: سیادت و سعادت اکتناه حاجی میرزا فتح‌الله لشکر-نویس موسوی، در فنون کمالیه و خط و ربط سرآمد امثال و اقران بود و در عنفوان جوانی به‌سکه معظمه شرف گردید و بعد از ادای مناسک به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش، اصالت و نجابت اکتناه، طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت میرزا عبدالله معزالملک موسوی کفیل مملکت فارس در سال ۱۲۵۳ متولد گشته در حجر تربیت عم ماجد خود تحصیل کمالات لایقه نموده و مقدمات علمیه را بیاموخت و در معنی اشعار فارسی و عربی تصرفی تمام و در حفظ اشعار قدرتی مالا کلام دارد و در تکمیل خطوط و تحریر سیاق، آنچه را سزاوار است کوشیده و در فنون محاسبات دیوانی به‌اعلی درجه رسید، از عهد صباوت تا سن شباب در سفر و حضر از خدمت عم ماجد خود جدا نگردد و رموز مردماری و محاسن اخلاق را از او بیاموخت و بعد از وفات معزی‌الیه از سال ۱۲۷۵ مشغول محاسبات و معاملات دیوانی جناب سستطاب جلالت‌آب میرزا علی محمدخان قوام‌الملک گردید و به‌اندک وقتی سرچ تمام کارهای شخصی و دیوانی و حکومتی جناب معزی‌الیه گشته، از مواظبت و درستکاری آن جناب را آسوده بداشت و در مراتب عزت و ذلت و غم و شادی با آن جناب شریک و انباز گردید و در سال ۱۲۹۹ به‌منصب جلیل استیفاء دیوانی که موروثی اجدادی او بود، سرافراز آمد و در سال ۱۳۰۱ مباشر امور دفترخانه مبارکه و محاسبات مملکت فارس برقرار گردید و در سال ۱۳۰۲ [۱] وصول و ایصال مالیات دیوانی این مملکت را بر ذمه خود گذاشته، کفیل وجوه دیوانی گشته، جناب جلالت‌آب میرزا فتح‌الله علی‌خان صاحب دیوان عامل و صاحب اختیار فارس را آسوده بداشت و در سال ۱۳۳۰ به لقب جلیل معزالملکی قرین افتخار گردید و او را دو نفر پسر است:

— سلاله سادات میرزا یوسف و میرزا منصور.

— و از اشراف این محله است: جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول حاجی سید ابراهیم مجتهد بهبهانی.

در سال ۱۲۳۴ در بلده بهبهان متولد گشته، در مبادی زندگانی با والد ماجدش به شیراز آمده، رحل اقامت انداخت و کسب کمالات علمیه نموده در خدمت علما استقاده و طلاب علوم را افاده نموده و چندین سال در عتبات عالیات تکمیل مراتب فقه و اصول فرموده، به‌حلیه اجتهاد زینت یافته، عود به شیراز نمود و در مسجد طبالیان<sup>۲</sup> به اشاعت جماعت مسلمانان اشتغال دارد.

— و از اعیان و اشراف این محله است: عالی‌جناب، فضائل و کمالات اکتساب و فواضل.

۱. او تا جمادی‌الاول سال ۱۳۰۴ حیات داشت. (وقایع اتفاقیه، ص ۲۸۲).

۲. در آثار المعجم، ص ۴۳۹: مسجد طبالیان در محله بازار مرغ در جوار مسجد جامع عتیق.

اتساب، مجمع سعادات و آداب، جالینوس زمان، سید مکرم مبارک‌الوجه والقدم، ذوی‌المحامد والمعالی حاجی میرزا سیدحسن طیب ملقب به رئیس‌الاطباء<sup>۱</sup>، خلف‌الصدق مرحمت‌پناه حاجی میرزا عبدالله فسائی، خلف‌الصدق مرحمت‌پناه میرزا جواد فسائی پسر عم حقیقی نگارنده این فادسنامه ناهری، در ۱۲۴۰ متولد شده در قریه زاهدان فسا که ملک اربابی پدر و جد اوست نشوونما نمود وبعد از وفات والدش به شیراز آمده، تحصیل مقدمات علمیه نموده، در خدمت جناب مستطاب فرید دهر و وحید عصرمیرزا احمد طیب که شرح حالش در محله‌درب مسجد گذشت کسب مراتب علم طب نمود [و] گوی سبقت را از همگنان ربود پس در مقام عملیات این علم آمده شهرتی بی‌اندازه یافته، از اطبای مشهور شیراز گشته است.

و از اعیان این محله است: نیری شاعر<sup>۲</sup>. نام او میرزا طاهر پسر قدیم‌خان از ایلات‌سکنه شیراز است. در جوانی کسب کمال نموده، از شیراز به حیدرآباد دکن رفته مداح چندولعل هندو وزیر دکن گشته اشعار بسیاری گفته است. وقتی از هند به شیراز آمده و برگشته است این قطعه را برای چندولعل فرستاده است:<sup>۳</sup>

همی‌رساند پیامی ز بارگاه وزیر  
چنان بشد که سبق برد از جریر و ظهیر  
به‌عون مدحت من نکته‌گیر شد بر تیر  
تو چون بهانه‌گزیدی شدم بهانه‌پذیر  
که آستانش فلک را بود سشار و مشیر  
به‌شاه خواندی و وزشہ نیافتی توقیر  
به‌فرمینی که نداریش آنچه گوش‌ضمیر  
بلند رتبه بود گر بود به‌جثه قصیر

برسد باد صبا دوشم از ره شبگیر  
که ای ز تربیت خاطرت به‌جاده نظم  
قلمت آنکه ز تحریر نقطه بد عاجز  
سفر‌گزیدی و کردی بهانه حب وطن  
شنیدم آنکه به‌ایوان شاه بردی راه  
یکی قصیده که بد بارنامه شعرا  
به‌جمله این سخن‌ازمن به‌عرض شاه رسان  
که نیری یکی از دست‌پختگان من است

و از اعیان این محله است: هادی مرشد و مهدی موحد، فرد افراد و قطب اوتاد آقامحمد هادی مرشد در سال ۱۲۴۸ متولد گشته کسب مراتب کمالیه نمود [ه] با فقا و گوشه‌نشینان مصاحبت داشته، اخلاق حسنه را دریافته، خصائل ذمیمه را در تافت و آفتاب تربیت بزرگان بر ساخت وجودش تافته، در مراتب تهذیب اخلاق کوشیده، نصیبی کافی و بهره‌ای وافی بیافت، سالها آزاری نمود تا کارش به نیاززدن کشید، درویشی است دیندار، فقیری است شب‌زنده‌دار، در خط تعلیق و سخن‌گوئی اقتدا به پسر عم ماجد خود محمد مهدی حجاب که شرح حالش در محله بازار سرخ گذشت نموده، گاهی شعری می‌گوید و این شعر از او به یادگار ثبت گردید:

۱. رک: آثارالعجم، متن و حاشیه ص ۵۳۲، که می‌نویسد: (گاهی بر سبیل تفنن شعری می‌فرماید و) (کشیب) تخلص می‌نماید) و چند بیتی نیز از او به‌شاهد می‌آورد.

۲. رک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۷۵۹ و ۷۶: این (نیری) شاعر از خاندان نیری شیرازی‌الاصل که هم‌اینک در شیراز زندگی می‌کنند نیست. (نقل قول از آقای دکتر یوسف نیری، استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز که خود فرزند محمد هادی، فرزند حاج غلامعلی فرزند حاج محمد تقی فرزند حاج اسماعیل می‌باشد.)

۳. در سال ۱۲۸۶ در شیراز وفات یافت.

۴. معنی واضح نیست.

مرغ دلم صیحه مردانه زد  
دید که پیس از سر دانشوری  
چشم از این دانه دنیا پیوش  
خدمت خلق است صراط سوی  
عزت پیغمبری از این بود  
غم مخور از پیش و کمی جهان

سر زده چون برق به میخانه زد  
گفت هسلا چند معلق پری  
پس قدحی از سی معنی بنوش  
راه همین است اگر رهروی  
خلعت نسام آوری از این بود  
زانکه گذشته است بسی کاروان

در ظهر قرآنی که هر روز تلاوت می نمود این چند شعر را از خود نوشته بود:

چند از این آیت پیغمبری  
آفتابی جلوه گسر اندر حروف  
سرحبسا ای بسرق منشور عجاب  
ریسمان محکم و آویخته  
عروة الوثقی هر مستحکمی

نامه دستور ایمان پروری  
همچسو بحر بی سروین درظروف  
نور حق مطلق و فصل الخطاب  
قید و بند پای هر بگریخته  
عرصه جولان هر صاحب تکی<sup>۲</sup>

و از اعیان این محله است: سلسله میرزایان لشکرنویس. جد آنها حاجی میرزا مهدی لشکرنویس سالها در لوازم این شغل کوشید و در سنه ۱۲۰۰ واند وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها خلاصه الاکفاء حاجی میرزا ابراهیم لشکر دار را چهار نفر پسر است همه مقربان دولت جاوید مدت:

اول آنها خلاصه الاکفاء میرزا اسماعیل لشکرنویس.

دویم: عمده الاعیان حاجی میرزا حسین لشکرنویس مدام زندگانی به شغل لشکرنویسی پرداختند.

سیم: نجابت اکتناه میرزا اسدالله مدتها دفتر محاسبات آقامیرزا محمد فسانی را مواظبت داشت و بعد از وفات او محاسبات اسلاک جناب ملجا انام حاجی شیخ محمد حسین شیخ الاسلام [را] متکفل گردید [ه و] به لوازم آن پرداخته است.

چهارم: نجابت اکتناه میرزا محمد علی همه چیز را دانسته و بخت و اقبال را شناخته است.

و خلاصه الاشباه میرزا مصطفی، خلف میرزا اسماعیل، بعد از وفات پدر، لشکرنویس مملکت فارس است، از عهده لوازم آن برآمده است.

و برادر کهنترش میرزا مرتضی به نیابت از برادر اشتغال دارد.

و عمده الاعیان میرزا محمد تقی ولد الصدق حاجی میرزا حسین، مواظب محاسبات دیوانی حاجی میرزا احمد خان ضیاء الملک است.

و سلاله الانجاب میرزا علی محمد ولد الصدق میرزا اسدالله، در محاسبات جناب حاجی شیخ الاسلام، شریک و نائب والد ماجد خود است.

۱. راه مستقیم و راست.

۲. سال وفاتش، حدود سال ۱۲۰۹ بوده است. (دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۴، ص ۴۱۳).

پسر دویم حاجی میرزا مهدی لشکرنویس است؛ فخرالامثال میرزا رفیع، سالها در کرمانشاهان و عربستان به وزارت و پیشکاری جلالت‌مآب منوچهرخان معتمدالدوله والی آن سامان به سر برده، در سال ۲۲۶۵ عود به شیراز نمود [و] در سال ۱۲۷۹ [و] وفات یافت. و خلف‌الصدقش: عمده‌الاشباه میرزا لطف‌الله در شیراز به منصب جلیل استیفای دیوانی برقرار است.

ولد ارجمندش میرزا عبدالحسین در کار خدمات والد ماجد پرداخته، به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش: عالی‌جاه، مقرب‌الخاقان میرزا عبدالحسین مستوفی در سال ۱۲۸۰ متولد گردید و بعد از وفات والد ماجدش، مواجب دیوانی و منصب استیفا در حقش مبدول گشته، به لوازم آن پرداخته است. اگرچه خانه میرزا لطف‌الله و میرزا عبدالحسین مستوفی در محله اسحق بیگ است، لیکن به مناسبت سلسله و خانه اجدادی در محله لب آب نگاشته گردید.

و از اعیان سلسله لشکرنویسان است؛ عالی‌جاهان، رفیع جایگاهان، عمده‌الاقربان میرزا-محمد رحیم و میرزا ابوطالب خلفان صدق مغفرت‌مآب میرزا آقا. سالها در طهران و آذربایجان مشغول تحریر و محاسبات دیوانی بودند و میرزا محمد رحیم چندین سال منشی دیوان‌خانه عدلیه بود و میرزا ابوطالب به نیابت از جناب جلالت‌مآب مؤید‌الملک، محاسبات دفتری مملکت فارس را مداخلتی می‌نماید.

و از اعیان این محله است؛ سیادت اکتناه میرزا لطف‌الله. سالها تحریر رسائل و محاسبات دیوانی و املاکی مرحمت‌پناه حاجی قوام را متکفل بود و از عهده لوازمش برآمد و در سال ۱۲۷۵ وفات یافت و او را دو نفر پسر است:

اول آنها: عالی‌جاه، سیادت اکتناه، مقرب‌الحضرت‌الوالا میرزا اسدالله سالهاست نایب بلوک داراب گشته، از عهده لوازمش برآمده، ایلات بهارلو و اینالو را با رعایای داراب الفت داده، به آسایش می‌گذرانند.

پسر دویم مرحوم میرزا لطف‌الله است؛ سیادت‌پناه میرزا آقا. چندین سال است بنیچه اصناف و ارباب حرفت و کسبه شیراز جنت‌طراز را مواظبت نموده، از عهده لوازم آن برآمده است. و از اهل این محله است؛ طایفه مشهوره به آغ اوغلی نزدیک به هفتاد هشتاد خانوار می‌باشند در اصل از اهل ترکستانند که با طایفه بیات و قشقائی به مملکت فارس آمده، در شهر شیراز توطن نموده‌اند و تا کنون زبان آنها به ترکی باقی است و مانند طایفه بیات که شرح حال آنها در محله اسحق بیگ گذشت، کسب حرفت بازاریان را ننگ خود شمارند و به معاملات روغن‌فروشی و پوست بره‌فروشی، معیشتی دارند و دولت‌مندان این طایفه، اسب ایرانی را خریده به هندوستان برده، فروخته، تنخواه هند را به ایران آورند و بیشتر اوقات عالمی متشرع در این طایفه بوده است مانند غفران مآبان حاجی محمد صادق آغ اوغلی و آخوند ملافتح علی آغ اوغلی که هر یک در زمان خود عالمی مشهور و فاضلی معروف بوده‌اند [جناب حاجی ملا محمد صادق مجتهد از این طایفه برخاسته است].

و از علمای این طایفه است؛ عالی‌جنابان، فضائل اکتسابان، زبده‌اخیار و اسوه‌ایرار

هاجی ملاعباس آغ اوغلی و فرید زمان و وحید دوران آخوند ملا محمد رضا خلف الصدق مرحوم ملافتح علی آغ اوغلی. هر یک در فنون عربیه و ادبیه و مراتب فقه و اصول و زهد و تقوی سرآمد اهل زمان و یگانه دوران اند.

و از اجله این مجله است: میرزا محمد علی متخلص به «هما». اصلش از ایلات سکنه شیراز است. در بدو زندگی در فوج سرباز شیرازی منصب «سلطانی» داشت، اعراض از منصب نموده، مشغول تحصیل کمالات گردیده مسافرت نموده، در طهران و اصفهان عمر خود را به پایان رسانید. ذهنی بلند و طبیعی ارجمند داشت، این چند بیت از اوست:

اندر این کنج قفس چندی هم آوازیم ما  
همزبان عنبدلییان خوش آوازیم ما  
همچو باز دست سلطان چشم و دل بازیم ما  
اندر آن میدان سربازی سرافرازیم ما  
تا مگر مشکین غزالی صید خود سازیم ما  
تا به کی در دوزخ هجر تو بگذاریم ما  
کاین رسوم جور از عالم براندازیم ما  
رخش دولت بسر فراز آسمان تازیم ما  
سالها باشد که اندر نعمت و نازیم ما

طوطیان نغمه سنج گلشن رازیم ما  
همدم زاغان زشت آوای این گلخن نه ایم  
همچو کرکس پای بند جیفه دنیا نه ایم  
چون سرافرازان کوی دوست سربازی کنند  
در طلب هر سو کمند همتی افکنده ایم  
ای بهشتی رو خدا را مسزده و صلی بده  
پر شد از بیداد عالم، تیغ داد شه کجاست  
سایه ای بر ما اگر سلطان بیندازد «هما»  
دولتش پاینده یارب باد کز انعام او

باز فرموده است:

در دل شب نور آفتاب برآید  
دست خدا چون ز آستین بدر آید  
عیب کسان جوید آنکه بی هنر آید

زلف پرافکسن که شام هجر سر آید  
نی اثر از لات مانند و نه زعزی  
مرد هنرور «هما» به عیب نکوشد

باز گفته است:

به تولای تو بر هر دو جهان پا زده ایم  
ما از آن باده کشانیم که دریا زده ایم

تا به داسان تو ما دست تولا زده ایم  
در خور مستی ما رطل ونخم و ساغر نیست

## محلّه دهم شیراز

### محلّه میدان شاه است

محدود است به محلّه درب شاهزاده و حصار شمال شیراز و محلّه سنگ سیاه و محلّه سر باغ و محلّه بازار مرغ و محلّه درب مسجد و محلّه یهود. و شماره خانه‌های آن ۴۸۸ درب خانه است و شماره مردمان آن ۲۰۰۰ و اندی مرد و پسر و ۲۳۷۸ نفر زن و دختر است و کدخدای آن خلاصه‌الاشباه میرزا محمد رضا خلف‌الصدق آقا جانی کدخدا خلف‌الصدق آقامحمد علی کدخدا. پدر بر پدر کدخدای این محلّه بوده‌اند در سال ۱۲۶۰ و اندی متولد گشته، به حسن رفتار، مردم این محلّه را از خود خوشنود داشته است.

و از بزرگان این محلّه است: سلسله جلیله شاهزادگان شیرازی که سالها اهل مملکت فارس از پرتو همت بلند آباء و اجداد آنها، بزرگیها کرده، آسایشها دیده، به مناصب بلند، رسیده‌اند. جد اعلای آنهاست:

عمدهٔ ابناء خوافین و زبدهٔ اولاد سلاطین، شاهزاده انام، اعتضاد ملوک و حکام، نور حدقه سلطنت باهره، نور حدیقه معدلت زاهره، نواب اشرف ارفع امجد والا، فرمانروای معدلت شعار حسین علی میرزا قاجار فرمانفرمای مملکت فارس که شرح حال خجسته افعالش و ذکر وزراء و مقربان در گاهش، در سال ۱۲۱۳ تا سال ۲۵۰ [۱] در طی وقایع سالها در گفتار اول این فادسنامه ناهری نگاشته گردید و مرحمت پناه حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشای خود، در احوالات حضرت فرمانفرما مرقوم داشته است که اگرچه طبع شریفش موزون بود، لیکن از انتظام ولایات به نظم عبارات نمی پرداخت و بر سیل اتفاق شعری از بحر خاطر مبارکش چون در شاهوار آشکار می شد و این چند بیت از آن حضرت ثبت گردید:

در بسراهل نظر روی آرا نیست نظیر فردی از دفتر خوبی است ولی منتخب است

یار اگر بر سر کین است چه سود ازدگران؟ دوست گر بر سر مهر است چه بیم از دشمن  
دشمن تست اگر دوست چه هجران چه وصال باز اگر با تو بود یار چه گلخن چه چمن

ای شیر خدا تو آگهی از دل ما کز روز ازل هم تو سرشتی گل ما





پسران فرمانفرما.

با مهر خود آمیخته‌ای آب و گلسم مهر تو کجا برون رود از دل مسا  
و مدت سی و هشت سال بی‌درپی به حکمرانی و ایالت مملکت فارس پرداخت و در سال  
۱۲۵۰ در دارالخلافه طهران به رحمت ایزدی پیوست و حضرت فرمانفرما را ۱۹ نفر پسر بود:  
اول آنهاست: نوردیده سلطنت کبری و چراغ دوده دولت عظمی: نواب والا رضاقلی میرزا<sup>۱</sup>  
نایب‌الایاله. در سال ۱۲۲۰ در شیراز از بطن دختر نیک اختر محمدقلی خان افشار بیگلربیگی  
ناحیه ارومی آذربایجان متولد گردید. در زمان پدر بزرگوار خود در امورات ملکی مداخلتی  
تمام می‌نمود و در روز پیش از گرفتاری نواب فرمانفرما با عیال خود و والده ماجده اش<sup>۲</sup> آنچه را  
توانستند از نقد و جواهر که مدت حکمرانی در ذخیره داشتند برداشته، از شیراز به بغداد و از  
بغداد به لندن رفته، قرین اعزاز گشته، مواجبی به وجه مشاهره از دولت بهیه انگلیس در حقش  
جاری گردید<sup>۳</sup> و عود به بغداد نموده، خانه عالی به اندازه همت بزرگان ساخته، رحل اقامت  
ببنداخت و سالها به احترام باقی بماند.

و خلف‌الصدقش نواب والا شاهزاده نوذر میرزا در سال ۱۲۴۸ در شیراز متولد گشته،  
سالها در بغداد تحصیل کمالات نموده، در سال ۱۲۹۵ از بغداد به طهران آمده، منظور نظر  
اعلی حضرت اقدس شهریار خلدالله ملکه گشته مواجبی لایق در حقش مجری شد و در سال  
۱۲۶۶ [۱۲] عود به شیراز نمود و املاک مکتسبه والده ماجد خود را در فارس که به عقد هبه  
مخصوص او گشته بود، تصاحب نمود و در سال ۱۲۷۶ حکمران نواحی گله‌دار و اسیر و علا-  
مرو دشت گردید و در آخر سال ۱۲۷۷ [۱۲] در خدمت نواب اشرف والاحسام السلطنه سلطان سراد-  
میرزا، از شیراز به خراسان رفت و منشأ خدمات کلیه گردید و چندین مرتبه با طایفه ترکمان  
جدال نموده به فتح و فیروزی فائق گردید و مورد عنایات شاهنشاهی گشته به لقب جلیل  
سپهسالاری خراسان سرافراز گردید و در سال ۱۲۸۲ [۱۲] در خدمت نواب معزی‌الیه عود به شیراز  
کرده، امارت دیوانخانه و عدلیه فارس را تصاحب نمود و در سال ۱۳۰۰ حکومت گله‌دار  
را قبول نمود و نظمی لایق بداد و در سال ۱۳۰۱ [۱] ضابط بلوک قیر و کارزین شد و از عهده  
لوازش برآمد و او را سه نفر پسر است:

همه طره ناصیه نجابت و غره جبهه اصالت: شاهزاده عبدالعلی میرزا و شاهزاده  
عبدالحسین میرزا و شاهزاده عبدالمحمد میرزا. در حمایت تربیت والده ماجد خود مشغول تحصیل  
کمالات هستند.

پسر دوم مرحمت پناه فرمانفرماست: خلاصه اولاد ملوک، نواب شاهزاده امام‌قلی میرزا.  
در سال ۱۲۴۱ متولد گردید و چون بروز دلاوری و زور آزمائی از او بروز نمود<sup>۴</sup> او را «تهمتن»  
گفتند. در زمان حیات والده ماجدش به حکمرانی نواحی سببه برقرار بود و در سال ۱۲۷۰ واند  
به رحمت ایزدی پیوست.

پسر سیم مرحوم فرمانفرماست: قره بسا صره کامگاری و غره ناصیه بختیاری

۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۴۸، بعد.

۲. در متن: (ماجده اش و).

۳. رك: حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۴. جمله در متن چنین است شاید در اصل چنین بوده باشد که: (چون به روز دلاوری، زور آزمائی از او بروز نمود).

شاهزاده نجف‌قلی میرزا والی. در سال ۱۲۲۲ متولد گردید و در سال ۱۲۳۷ حضرت فرمانفرما دختر خجسته سیرسلالة السادات میرزا منصورخان بهبهانی را که اباعنجد والی و حکمران نواحی کوه گیلویه و بهبهان بود، در عقد ازدواج نواب معزی‌الیه درآورد و او را به عنوان فرزندی به میرزا منصورخان سپرده، روانه بهبهانش داشت و بعد از سالی او را به لقب «والی» مقرر فرمود<sup>۱</sup> و در سال ۱۲۴۴ [۱۲] شیاطین انسی، محبت شاهزاده را و میرزا منصورخان را به عداوت رسانیدند و با یکدیگر جنگها نمودند تا در سال ۱۲۴۰ واند، فتح از جانب میرزا منصورخان آمده، والی، عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۴۵ [۱۲] در همه جا با برادر مکرم خود نواب نایب‌الایاله موافقت نمود و صاحب مواجب از دولت انگلیس گشته، متوطن عراق عرب گردید و عمری را به پایان رسانید.

پسر چهارم مرحوم فرمانفرماست: نقاوه اولاد سلاطین جهان شاهزاده نصرالله میرزا. خط نسخ تعلیق و شکسته را خوش می‌نوشت و سالها به حکومت شولستان ممسنی برقرار بود و بلوک اردکان فارس [را] برای معیشت خود در تیول داشت.

پسر پنجم مرحوم فرمانفرماست: خلاصه ابناء خواقین زمان شاهزاده تیمور میرزا احسام‌الدوله. در فنون سواری و شکارافکنی، نادره زمان بود و در خدمت برادران خود از شیراز به بغداد و از بغداد به لندن برفت<sup>۲</sup> و سالها در عراق عرب توقف نمود، پس به دارالخلافه طهران آمده، مورد عنایت ملوکانه گردید و هم در آنجا به رحمت ایزدی پیوست.

پسر ششم مرحوم فرمانفرماست: گوهر صدف شهریاری، در درج کامگاری شاهزاده شاهرخ میرزا. کمالات لایقه شاهزادگان به وجه احسن بیاسوخت و سالها در تحصیل مراتب علمیه کوشیده، بهره وافیه برده، در مراحل حکمت و کلام، فاضلی ماهر گردید و در سال ۱۲۶۵ و [۱۲۶] به حکمرانی خطه کاشان برقرار بود، پس خود را از کارهای دیوانی برکنار بداشت و جز مباحثه علمی و معاشرت اهل فضل و کمال کاری نداشت و در سال ۱۲۹۰ در شیراز [به] رحمت ایزدی پیوست.

و خلف‌الصدقش نواب والا شاهزاده جلال‌الدین میرزا در سال ۱۲۶۱ متولد گشته، سالهاست سر به آستان مبارکه حضرت اسعد ارفع امجد والا، ظل السلطان ادام‌الله شوکته فرود آورده، قرین مباحثات گشته است.

پسر هفتم غفران‌مآب فرمانفرماست: نور حدیقه سلاطین، شاهزاده جهانگیر میرزا صاحب‌اختیار. در اواخر زندگانی مرحوم فرمانفرما به حکومت ناحیه داراب برقرار گردیده او را صاحب‌اختیار گفتند.

پسر هشتم مرحوم فرمانفرماست: نور حدقه خواقین شاهزاده اکبر میرزا. خط نسخ تعلیق جلی را خوش نوشت در جوانی بدرود زندگانی را نمود.

پسر نهم مرحوم فرمانفرماست: خلاصه اولاد ملوک نامدار و نقاوه ابناء سلاطین کامگار شاهزاده کیخسرو میرزا سپهسالار. شاهزاده‌ای بود رئوف و ملکزاده‌ای عطوف، بعد از وفات

۱. رک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۵۰.

۲. رک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۵۰ تا ۱۵۵ و ص ۱۷۷ و ۱۶۹ تا ۱۷۰.

والد ماجدش گوشه انزوا را اختیار داشت و به سود و زیان دنیا نپرداخت و بندگی ایزد متعال را شعار خود ساخت و در سال ۱۲۷۰ واند در مشهد مقدس به رحمت ایزدی پیوست و والده محترمه اش صبیبه مرضیه امیرگونه خان کرد زعفرانلو، ایلخانی مملکت خراسان بود.

و خلف صدقش نواب والا شاهزاده جمال الدین میرزا از بطن مخدیره شاهزاده خانم دختر نواب اشرف والا شجاع السلطنه متولد شده، کسب کمالات نموده، میلی تمام به حفظ اشعار متقدمین دارد و چندین قصیده و قطعه و غزل و رباعی را در خاطر خود جمع آورده است. در سال ۱۲۸۰ به حکمرانی بلوک کازرون برقرار گردید و در سال ۱۲۹۰ [۱۲] به ایالت خطه لار و نواحی سبعه، خاطر خود را شاد بداشت و از عهده لوازشش برآمد و چون جلالت مآب حاجی-محمدناصرخان ظهیرالدوله که خالوی والده ماجده نواب معزی الیه بود، از پیشکاری فارس معزول گردید، ارباب حقد و غرض، اسباب ضرر او را فراهم آوردند و علاجی در کار خود جز مسافرت به دارالخلافه ندید، در نیمه شبی آیه شریفه فخرج منها خائفاً یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین<sup>۱</sup> را بخواند و به جانب طهران شتافت و در خدمت امنای دولت، محاسبات دیوانی خود را به عدل و انصاف پرداخت. پس عود به شیراز نمود، اقتدا به والد ماجد خود نموده، در کنج قناعت نشسته به مواجب دیوانی و منافع ملکی معیشتی به اندازه دارد.

پسر دهم مرحوم فرمانفرماست: گوهر صدف شهریاری شاهزاده اسکندر میرزا برادر اعیانی نواب نایب الایاله رضاقلی میرزا. در فنون سواری و شکارافکنی، اقتدا به برادر اعیانی خود نواب تیمور میرزا احسام الدوله نمود، لیکن بختش مساعدتی نکرد و چندین سال در کرمان بماند و هم در آنجا به رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است:

هریک طره ناصیه بزرگواری و غره جبهه نامداری شاهزاده جهان نوش میرزا و شاهزاده اصغر میرزا.

پسر یازدهم مرحوم فرمانفرماست: نور حدیقه سلاطین نامدار، نواب والا شاهزاده نادر میرزا. در سال ۱۲۳۳ متولد گشته، در مبادی عمر به سرتیپی فوج خاصه شیراز برقرار گردید و بعد از وفات والد ماجدش مداخلتی در کارهای دیوانی ننمود و به مواجب دیوانی و منافع ملکی گذرانی به اندازه دارد.

و ولد الصدقش نواب شاهزاده محمود میرزا جوانی است خلیق و با خویش و بیگانه شفیق. و نواب شاهزاده اسدالله میرزا نواده نواب والا نادر میرزا جوانی است مؤدب و به قدر قوت خود تحصیل کمالات نموده، محسود اقران است.

پسر دوازدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب محمد کاظم میرزا. سالها در طهران توقف نموده تا به رحمت ایزدی پیوست.

پسر سیزدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب محمد میرزا. سالها در عراق عرب توطن داشت تا به رحمت ایزدی پیوست.

پسر چهاردهم و پانزدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب کامران میرزا و سلطان ابراهیم میرزا،

۱. آیه ۲۱ از سوره قصص: پس بیرون رفت (موسی) با ترس و نگرانی (از دشمن) و گفت خداوند! مرا از شر این قوم متمکار نجات ده.

از یک بطن تولد یافته اند.

پسر شانزدهم و هفدهم و هیجدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب داراب میرزا و نواب منوچهر میرزا و نواب ایرج میرزا.

و خلف الصدق نواب داراب میرزا شاهزاده کاوس میرزا است.

و خلف الصدق نواب ایرج میرزا است: شاهزاده سیاوش میرزا. تحصیل کمالات لایقه شاهزادگان را نموده تا کنون بختش مساعدت نکرده است.

پسر نوزدهم مرحوم فرمانفرماست: نواب طهماسب میرزا، مدتی در توپخانه مبارکه شیراز صاحب منصب بود و در سال ۱۲۷۰ و آنده به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف الصدقش نواب محمد حسین میرزا در عنفوان جوانی به قلیل سواجب دیوانی معیشتی دارد و تمام نوادگان حضرت فرمانفرما حسین علی میرزا طباطبائی، نوازم بزرگی را آموخته، هر یک به اندازه رتبه خود کمالی را اندوخته، قابل انواع خدمات دیوانی گشته ولی هنوز مساعدت بخت را نیافته اند.

و از اعیان و اشراف این محله است: سلسله سادات موسوی مشهور به طایفه سلاطینی. جد اعلائی این سلسله است: ملک سلوک اطباء زمان و حاوی کمالات حکمای یونان، سلاله سادات عالی درجات، جالینوس وقت و بقراط عهد حکیم سلمان موسوی<sup>۱</sup> نسب عیسوی حسب. اصل آن جناب از قصبه جهرم فارس است، بعد از تحصیل کمالات، مسافرتها نموده، خدمت بزرگان حکما و اطباء رسیده، در فنون طبابت علمیه و عملیه مشهور آفاق گردید و اعلیحضرت شاهنشاه زمان شاه عباس اول، شهرت او را شنیده، از قصبه جهرم احضارش به دارالسلطنه اصفهان فرمود و بعد از ورود معالجات غریبه عجیبه نموده، معتمد علییه امنای آن دولت گردید و به لقب جلیل حکیم باشی ممالک سرافراز آمده،

خلف الصدقش، سید جلیل مکرم، ملک اطبای عالم میرزا احمد حکیم باشی بعد از وفات والد ماجدش به شغل و منصب او برقرار گردید.

و خلف الصدقش: حاوی کمالات بقراط، میرزا محمد رضا حکیم باشی مانند والد ماجدش نعم الخلف آمده، در دارالسلطنه اصفهان به منصب و لقب ارثی خود برقرار آمد.

و خلف الصدقش طبیب لیبیب میرزا محمد علی حکیم باشی بعد از وفات والد خود در دارالسلطنه اصفهان به لقب و منصب ارثی خود برقرار گردید.

و خلف الصدقش: افضل ارباب فضل و حکمت میرزا محمد حسین حکیم باشی<sup>۲</sup> مانند والد ماجد خود ادراک شغل و عمل و لقب موروثی را نمود و بعد از فتنه افغان و شوریدگی اصفهان، جلائی وطن از موطن چندین ساله آباء واجداد خود نموده وارد شیراز گردید و نواب محمد تقی خان شیرازی بیگلربیگی مملکت فارس مقدم او را گرامی داشت. به قصد توطن رحل اقامت را بپنداخت و مدتی را به عزت و احترام بگذرانید.

و بعد از وفات او، خلف الصدقش: حاوی کمالات بقراط و جالینوس، مزیل اسقام و امراض نفوس: میرزا سید محمد حکیم باشی در زمان نواب کریم خان زند طباطبائی به احترامی تمام معیشت

۱. پزشکان ناسی پارس، ص ۵۹.

۲. پزشکان ناسی پارس، ص ۵۹.

نمود و صاحب ضیاع و عقار گردید پس، مدتی ملازم رکاب اعلیٰ حضرت قوی شوکت، خاتان گیتیستان آقامحمدشاه طب‌تراش گردید و در سال ۱۲۱۵ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و او را سه نفر پسر بود:

اول آنهاست: خلف اعظم اسلاف، شرف آل عبدمناف، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، سالک سالك شریعت و طریقت و حقیقت حاجی میرزا محمد باقر سلاطینی. اگرچه آباء و اجداد او به حذاقت در طبابت معروف بودند و مواظبت مزاج سلاطین و امرا می فرمودند ولی خاطر جناب او از عمل طبابت رسیده اوقات را اشرف از آن دید پس در خدمت محققین از حکما و مدققین از فضلا استفاده نمود و مجموعه فضل و دانش گردید و چندین کتاب در فنون مختلفه تألیف فرمود مانند: شرح صحیفه سجاده که در برابر شرح صحیفه سجاده حضرت مغفرت مآب میرزا سید علی خان چون ستاره سها در برابر آفتاب عالمتاب افتاد و کتاب بهر الجواهر در علم کلام و انوار الحقایق و مقاصد الصالحین و انوار القلوب و مدتها به لقب و منصب سلاطینی نواب اشرف والا فرمانفرما حسین علی میرزا برقرار بود:

بحر علوم و گنج فضائل که ذات اوست مجموعه حقایق و دیباچه حکم در سال ۱۲۴۰ به روضه رضوان خرامید و در تکیه خواجه حافظ (علیه الرحمه) مدفون گردید.

و ولد الصدقش: جناب مستطاب، قدوة ابرار و زبده اخیار، جامع فضائل، باسط شمایل، در لجه کمال و دری درجه افضال، سیند سجد حاجی میرزا سید محمد سلاطینی. مادام حیات، جز رضای حضرت حق را نخواست و جز بندگی او کاری نداشت، مدتها در عتبات عالیات مجاورت نمود و در سال ۱۲۹۷ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است که هر یک نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت اند:

اول آنهاست جناب مستطاب کمالات اکتساب، قدسی انتساب، مجمع فضائل، باسط شمایل، متمسک به لطف ربه القاهر حاجی میرزا محمد باقر سلاطینی در سال ۱۲۵۳ متولد گشته، تحصیل مراتب علمیه نموده، در هر حال اقتدا به والد ماجد خود نموده، عمرش را در طی فرایض و نوافل و سرپرستی املاک موروثه خود صرف دارد.

و ولد صدقش جناب محامد انتساب، کمالات اکتساب، فضائل مآب میرزا عبدالباقی در سال ۱۲۷۸ متولد گشته، به قدر رتبه خود تحصیل مراتب علمیه را نمود [ه] محسود اقران گشته است، ذهنش صاف و ذاتش غنی الاوصاف است.

پسر دویم مرحمت پناه حاجی میرزا سید محمد سلاطینی است: جناب مستطاب کمالات. اکتساب، قدوة اخیار، زبده احرار، متمسک به لطف ربه الولی میرزا علی. در سال ۱۲۷۰ متولد گشته، سالهاست در عتبات عالیات و نجف اشرف توطن نموده است.

پسر دویم مرحوم میرزا سید محمد حکیم باشی است: جناب مستطاب افضل اهل زمان و اورع اهالی اوان، حاوی خصائل حسنه و جامع اوصاف مستحسنه، عالم فاضل: حاجی میرزا- محمد حسین مشهور به حاجی آقا سلاطینی. بعد از وفات برادر ماجدش، به لقب جلیل سلاطینی ملقب گردید و گاهی بر سیل تفتن مباحثه کتب طب و ریاضی را می فرمود و در سال ۱۲۹۵ به رحمت ایزدی پیوست و او را دو نفر پسر است:

اول آنها عالی‌جناب، کمالات اکتساب میرزا سیدعلی، مادام زندگانی به لوازم عبادت پرداخت و در سال ۱۲۹۷ وفات نموده و او را دونفر پسر است:

اول آنهاست: کمالات اکتساب حاجی میرزا زین‌العابدین در سال ۱۲۵۱ متولد گشته، به قناعت و گوشه‌نشینی و عبادت پرداخته است. وقتی در راه استرآباد اسیر ترکمان گردید، مدتی را گذرانید تا آنکه مبلغی معین برده او را از طایفه ترکمان خریده، نجات دادند.

پسر دویم مرحوم میرزا سیدعلی است: سلاله‌السادات میرزا علی محمد. مدتهاست در دارالخلافه طهران و دیگر بلاد در تلگرافخانه مبارکه به مناصب جلیله برقرار است.

پسر دویم حاجی آقا است: کمالات اکتساب حاجی میرزا جعفر، مادام زندگانی به سرپرستی اسلاک والدساجد خود مشغول بود و در سال ۱۲۷۳ به رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است که هر یک نور حدقه میادت و نور حدیقه نجات‌اند:

**میرزا حسن هلی و میرزا محمدعلی.** و مدتی است در دارالخلافه طهران توقف دارند.

پسر سیم میرزا سیدمحمد حکیم باشی است: قدوه اعظم، اسوهٔ افخم، ملک اطبای زمان، بقراط دوران، منبع آداب، مقبول اولی‌الالباب، مالک زمام نظم و نثر، افصح شعرای عصر حاجی-میرزا رحیم حکیم باشی فخرالدوله<sup>۱</sup>، «بیدل» تخلص شاعر. در مراتب حکمت و طب سرآمد عقلای زمان و در سراحل ادب و شاعری مقدم شعرای دوران. در فضل و طبابت مشهور به «حکیم باشی» و در شعر و شاعری متخلص به «بیدل» و در القاب و اوصاف مشهور به «فخرالدوله». در اوائل حال در خدمت علامه وقت میرزا حسن علی طبیب که شرح حالش بعد از این بیاید، تحصیل مراتب حکمت و طب نمود و از شیراز به دارالخلافه طهران برفت و مشغول معالجه مرضی گردید و در اندک زمانی امنای دولت علیه، معالجات او را پسندیده، معروف خدمت شاهنشاه خاقان گیتی‌پناه گشته، مأمور به معالجه مرضای حرم‌سرای شاهی گردید و مخصوصاً طبیب خاصه نواب خورشیداختجاب، شاهزاده فخرجهان خانم، ملقب به فخرالدوله دخترششم از چهل و هشت نفر دختران خجسته اختران شاهنشاه زمان، خاقان کشورستان، شهریار معدلت شعار، فتح‌علی‌شاه قاجار انارالله برهانه، گشته او را حکیم باشی فخرالدوله گفتند و هرروزه با حکیم باشیان شاهی در سلام‌عام سلطنتی حاضر می‌گشت و چون نسبت نسبی با جناب جلالت‌مآب اجل‌اکرم، سلاله‌سادات میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله منشی‌الممالک داشت، به نیابت از آن جناب تحریر رسائل و فرامین دولتی را نمود و چندی در غیبت آن جناب او را «منشی‌الممالک» گفتند و در حدود سال ۱۲۴۵ عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۵۸ در شهر قم به رحمت ایزدی پیوست و مرحوم حاجی اکبر نواب شیرازی در کتاب **دلگشا** فرموده است: «بیدل» اسم شریفش میرزا رحیم، از سادات عالی-درجات موسوی است و اصل اجداد ایشان از جهرم فارس و از اطبای حق‌شناس است. در دولت صفویه به اصفهان رفت و در خدمت سلاطین شغل طبابت را کفیل گردید، والدساجدش در زمان کریم‌خان زند به شیراز آمده توطن نمود و مدتی در حضرت خسرو جنت‌سکان قاجار به خدمت طبابت شتافت باز عود به شیراز نمود و میرزای معزی‌الیه سیدی است والانسب و دانشوری است کریم‌حسب. از علوم رسمی خصوصاً علم طب با بهرهٔ کامل و در اکثر خطوطش نصیبی

۱. رک: آثار العجم، ص ۵۲۷. ۲. رساله دلگشا توسط نگارنده این حواشی، تصحیح شده و آماده چاپ است.

وافر، حاصل ایباتش صاف و روان و اشعارش مقبول هنرمندان. این چند بیت از او ثبت گردید:  
از عشق جانفرسای خود وز حسن روزافزون او

«بیدل» توانی یافتن ز آغاز کار انجام را  
بیبانی است عشق ای دل که پیدانیست پایش

چون سپهرم دشمن، از یاران چه آید جز فسوس  
چون طیبیم خصم، از دربان چه خیزد غیر درد  
درد خود را چون کند «بیدل» نهان از سردمان  
اشک سرخس آشکارا می رود بر روی زرد

خسروا «بیدل» به ملک فارس بیجان تابه کی  
دیوساری چند در ملک تو عامل گشته اند  
گاو دفترخای اندر صید دفتر تابه چند  
خاربردوشان صحراگرد مسکینان کسوی  
فارس ویران شد به شاهنشاه ترک از من بگوی  
روز ظلم ناکسان تا چند باشد آشکار  
شرم بادت ز آنچه می گوئی که باشد جای شرم  
تنگدل، بی دوست، اندر کنج زندان تابه کی  
دیو در ملک تو عامل ای سلیمان تابه کی  
موش انبان خوار اندر جوف انبان تابه کی  
صاحب تاج و کلاه و تخت و ایوان تابه کی  
آخر این ملک سلیمان بی سلیمان تابه کی  
آفتاب عدل شاهنشاه پنهان تابه کی  
شکوه دردوران شه «بیدل» ز دوران تابه کی

خلف الصدقش: طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت، عالم عابد و فاضل زاهد حاجی-  
میرزا علی<sup>۲</sup> در سال ۱۲۳۰ متولد گشته، کسب کمالات علمیه را به احسن وجوه نموده، سرآمد  
اقران خود شده، مدتهاست در مشهد مقدس به آستان بوسی حضرت ثامن ائمه اثنی عشر صلوات الله  
علیهم مشغول گشته، عبادت ایزدمتعال را وجهه همت خود ساخته، به هیچ کاری نپرداخته  
است و گاهی بر سبیل تفنن شعری گوید و تخلص خود را «فخر» گذاشته است و این چند بیت  
از اوست:

بگو به ساقی اگر با منت سرباری است  
از آن زمان که نهفت ارغوان چهره خویش  
جمال صورت اگر با کمال معنی نیست  
بسته پای دل و دست جور بگشاده است  
وصال دوست دهد دست کی به آسانسی  
تمام به نشود زخمهای سینه «فخر»  
و او را شش نفر پسر است:

اول آنهاست: قدوه بزرگان و اسوه ارباب دیوان حاجی میرزا سید رضی<sup>۳</sup> تحصیل مقدمات  
علمیه نموده، در علوم ادبیه و عربیه و خطوط، خصوصاً نسخ تعلیق سرآمد اقران خود گردید و

۱. نسخه دیوان بیدل در سال ۱۳۳۷ در اختیار آقای اصغر رستگار فرزند مرحوم سید محمد و نواده بیدل بوده و مؤلف  
کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس از آن استفاده کرده، دیوان را در حدود ۵ هزار بیت دانسته است. (ج ۱، ص ۵۰۷)  
۲. رک: آثارالمجم، ص ۵۲۷.



در سال ۱۲۷۸ از شیراز به طهران رفته در امور وزارت دول خارجه مداخلتی نمود و از درستکاری به مناصب عالییه رسیده است و گاهی برای آزمایش طبع شعری می گوید و این چند شعر از او ثبت گردید:

از لاله خود رو چو شود دشت بهشتی  
دریاب بهشت چمن و کوثر و طویسی  
من قدر وصال تو شناسم پس از این هجر  
قلبی است زراندود جهسان تا نفریبی  
بر باد مکن تکیه که این بالش زردوز  
از لاله رخی باده ستان در لب کشتی  
از قد و لب نوش لبی حور سرشتی  
چون دوزخی را که ببخشند بهشتی  
با جلوه گر از کسوت زیباشده زشتی  
روزی دو بدل سازدش ایام به خشتی

پسر دویم و سیم جناب حاجی میرزا علی است: اصالت و نجابت و سعادت و سیادت. اکتناهان میرزا حسین<sup>۱</sup> و فخرالامثال حاجی میرزا حسن<sup>۲</sup>. به زیور کمالات لایقه و فضیلت علمی آراسته اند.

پسر چهارم و پنجم و ششم عالی جناب حاجی میرزا علی است: مصطفوی نسبان، مرتضوی. حسبان: میرزا محمد علی<sup>۳</sup>. و میرزا محمد و میرزا عبدالرضا به اندازه رتبه خود تحصیل کمالات نموده اند.

و از اجله امرا و اعیان و بزرگان این محله است بلکه ممالک فارس بلکه ممالک ایران سلسله جلیله خوانین قشقائی<sup>۴</sup> و قشقائی نام طایفه ای از ایلات فارس است که شرح حال آنها در ذیل ذکر ایلات بیاید. جد اعلائی آنها که در این محله خانه ساخته است معتمد السلطان، حسن خان قشقائی پسر جانی آقا پسر نامدار آقا پسر بیگ محمد آقا پسر صفر علی آقا پسر جانی آقا پسر قاضی آقا پسر امیر قاضی شاه لوقشقائی و حسن خان در دولت زندیه اعتباری داشته، در خدمت پادشاه عادل حضرت کریم خان زند، محل مشاوره بود و برادر ساجد حسن خان قشقائی معتمد السلطان اسماعیل خان قشقائی است. مانند برادر خود در خدمت سلاطین زند مشاوره گردید و در اواخر سلطنت زندیه پایه تهمت یا به بخت و اتفاق دست حسن خان را بریدند و هر دو چشم اسماعیل خان را در آوردند.

و خلف الصدق مرحوم اسماعیل خان، مجددت و نجدت اکتناه، معتمد السلطان جانی خان. ایلخان قشقائی، بعد از وفات والد خود علاوه بر حکومت موروثی ایل قشقائی به لقب ایل بیگی سرافراز گردید و در سال ۱۲۳۴ به لقب جلیل ایلخان سرافراز آمد و در سال ۱۲۳۹ وفات

۱. در آثار المعجم آمده است: (میرزا محمد حسین دارای علم و عمل است و در زهد و تقوی بی بدل در بی همدی شعری می سراید و) همدم) تخلص می نماید و این شعر از اوست:

ای زلف تو به گردن مه کرده سلسله  
وز آتش رخ تو خور افروخت مشعله  
سر می نهم به خار بخیلان به جای پای  
گر وصل تست از پس هفتاد مرحله  
گر نفی جزء لایتجزی حکیم کرد  
زان لب کند تبسمت اثبات مساله

۲. (گاهی شعری می گوید و باسم تخلص می نماید). آثار المعجم، ص ۵۲۸.

۳. رکن: آثار المعجم، ص ۵۲۸.

۴. در متن: (قشقائی است).

یافت و او را پنج نفر پسر بود:

اول آنها اصالت و نجابت اکتناه حاجی حسین قلی خان بعد از وفات والد ماجدش از عهده لوازم منصب ایلخانی برنیامد و در بلوک کام فیروز توطن نمود.

و خلف الصدقش اسماعیل خان مانند والد خود در کام فیروز متوطن بود و او را سه نفر

پسر است:

عباس خان و علی اکبرخان و باقرخان. در بلوک کام فیروز توطن دارند.

پسر دوم جانی خان، عالی جاه اصالت و نبالت اکتناه، حاوی مناصب، جامع مناقب، معتمد حضرت سلطانی، مقرب درگاه خاقانی محمد علی خان ایلخانی است. در سال ۱۲۰۸ متولد گردید و بعد از وفات والد ماجدش به لقب جلیل ایلخانی سرافراز شد و در سال ۱۲۴۰ واند به مصاهرت و دامادی نواب والا حضرت فرمانفرما سرافراز گردید و در سال ۱۲۴۷ [۱۲] از نواب والا حضرت معزی الیه رنجیده با تمامت ایلات فارس به نواحی کرمان برفت و در سال ۱۲۵۱ جناب منوچهرخان معتمدالدوله وزیر مملکت فارس او را و آقامیرزا محمد فسانی را به کره خاطر روانه دارالخلافه طهران بداشت و سالها به احترام تمام توقف نمود و در سال ۱۲۶۵ عود به شیراز نموده، رائق و فائق امور مملکتی گردید و در سال ۱۲۶۸ [۱۲] در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و جنازه او را در تکیه شیخ عبدالله اقطع مشهور به پیر بناب دو فرسخ در جانب قبله شیراز مدفون گردید و او را سه پسر است:

اول آنهاست افتخارالاکفاء جهانگیرخان ایل بیگی در ۱۲۳۰ متولد گشته، آنچه لایق بزرگزادگان است، تحصیل نموده، به شرف مصاهرت پادشاه جم جاه اسلامیان پناه، محمد شاه غازی انارالله برهانه قرین سباهاست گشته، همشیره مخدره مکرمه شاهنشاهی دامت عفتها در عقد ازدواجش درآمد و به منصب سرتیپی فوج سرباز قشقائی سرافراز گردید و تا سال ۱۲۶۵ [۱۲] با فوج سرباز در دارالخلافه توقف داشت، پس عود به شیراز نمود و مدت دو سال به حکومت ناحیه داراب برقرار گردید و در سال شصت و هشت و نه، حاکم بلوک کازرون گردید و بعد از وفات والد ماجدش به لقب «ایل بیگی» سرافراز آمد و در سال ۱۲۸۸ وفات نمود.

و خلف الصدقش محمد حسن خان سرهنگ، کمالات لایقه را آموخته به لقب جلیل «سرهنگی» سرافراز [آمده و] به سرپرستی املاک موروثه خود پرداخته، به ضابطی بلوک آباده طشک خود قناعت نموده است. به فطرت اصلی بیشتر اوقات خود را صرف نماز و دعا و تلاوت قرآن مجید کند و به این جهت حضرت اشرف والا حاجی معتمدالدوله ادام الله بقاءه که خال ساجد اوست او را مؤمن قشقائی می فرمود.

پسر دوم محمد علی ایلخانی است: مجدت و نجدت اکتناه لطف علی خان سرتیپ. بعد از وفات والد ماجدش به منصب سرتیپی فوج سرباز قشقائی برقرار گردید و به احسن وجوه از عهده لوازم آن برآمد و چندین بار به خطه لارستان و بنادر و کوه گیلویه رفته، آن سامان را منتظم نمود و در سال ۱۲۷۰ واند وفات یافت و او را یک نفر پسر است:

عالی جاه، خلاصه الاشباه مقرب الحضرت حاجی محمد صادق خان. چون مادر او از کلانتر.

زادگان بلوک آباده اقلید است به مناسبت در قصبه آباده متوطن گشته است.

پسر سیم محمد علی خان ایلخانی است: افتخارالاکفاء مجدت و نجدت و فخرت اکتناه،

نور حدقه اصالت و نجابت حاجی نصرالله خان ایل بیگی در سال ۱۲۵۶ متولد گشته، لوازم سردمی و مردم داری را آموخته، چندین سال به لقب جلیل «سرتیپی» سرافراز بود و در سال ۱۲۹۵ حکومت ایلات قشقائی را متکفل گردید و به لقب جلیل «ایل بیگی» قرین مباحات آمد و از عنفوان جوانی تا کنون ضابطی مجال سرحد چهاردانگه فارس و بلوک کامفیروز را که بیشتر املاکش موروثی و مکتسبی اوست متحمل است.

و ولد الصدقش، فخرالاشباه سلطان ابراهیم خان سرهنگ در سال ۱۲۸۷ متولد گشته، کمالات بزرگزادگان را آموخته در سواری و شکار افکنی، گوی سبقت را از همگنان ربوده است. پسر سیم مرحوم جانی خان ایلخانی است؛ فحاست نصاب، مناعت و نجابت انتساب مرتضی قلی خان ایل بیگی. از بدایت جوانی به این لقب سرافراز بود و مدت زندگانی نظم ایلات را به احسن وجوه نمود و چندین بار طوایف بختیاری را گوشمال لایقی داده، خوانین آنها را در اطاعت آورد و در سال ۱۲۹۰ [۱۲] که روی توجه حضرت فرمانفرما حسین علی میرزا طاب‌ثراه از سلسله قشقائی گشته، آقا بابا خان فراشباشی را با جماعتی برای گرفتن اوروانه فرسود و در قلعه پرکان قیر و کارزین او را گرفتند و به شیراز آوردند و از زخمی که بر کناره بیضه او رسیده بود، در شیراز وفات یافت چنانکه تفصیل این واقعه در گفتار اول این فارسنامه در ذیل گفتار وقایع ۱۲۴۹ نگاشته گردید و او را دونفر پسر است:

اول آنهاست: مجدت و نجدت اکتناه علی قلی خان ایل بیگی در سال ۱۲۳۰ متولد گشته، سالها به نیابت از عم ماجد خود محمد قلی خان ایل بیگی انتظام امور و وصول مالیات دیوانی ایلات قشقائی را متکفل بود و از عهده این کار به احسن وجوه برآمد و در سال ۱۲۶۶ [۱۲] با فساد شیاطین رجوع کار از او گشته، مدتها به فراغت گذرانید و در سال ۱۲۸۸ رجوع معاملات دیوانی ایلات قشقائی با او گردید و به لقب جلیل «ایل بیگی» سرافراز آمد و از حدات عمر ضابطی بلوک جره را داشته و دارد و او را چهار نفر پسر است:

الله قلی خان و کهن دل خان و امان الله خان و هیب الله خان و هریک در مرحله سواری و دلاوری و حسن کفایت سرآمد اقران گشته، محسود امثال آمده‌اند. پسر دویم مرتضی قلی خان ایل بیگی است: عمده الاعیان قبادخان. عمر خود را در آسایش گذرانید.

و خلف الصدقش امام قلی خان در راستگویی و درستکاری در معاملات دیوانی و تجارتی ضرب المثل گشته، نوشته و برات او را معامله کاران به سنت قبول نمایند.

پسر چهارم جانی خان ایلخانی است: مجدت و نجدت اکتناه مصطفی قلی خان سردار. در سواری و تیراندازی و دلاوری و هیئت بشره و تنومندی و خوبی اندام، یگانه اهل زمان خود بود و در سال ۱۲۴۷ که حضرت فرمانفرما قلعه کرمان را در محاصره داشت، مصطفی قلی خان سردار چون یورش به جانب قلعه برد، گلوله‌ای از قلعه‌گیان به او رسیده<sup>۲</sup> به رحمت ایزدی پیوست و او را دونفر پسر است.

اول آنهاست: مجدت و نجدت اکتناه سهراب خان. در اواخر عمر، ارباب غرض او را

به نافرمانی نسبت دادند و عاقبت به سخط قهرمان زمان، شاهنشاه جهان ادام الله عمره و شوکته گرفتار شده در سال ۱۲۹۱ به سیاست رسید.  
و خلف الصدقش: خلاصه الاشباه بهادرخان دراول سن جوانی در حمایت عم ماجد خود برقرار است.

پسر دویم مصطفی قلی خان سردار است: مجدت و نجدت و فخامت اکتناه داراب خان ایل بیگی در سال ۱۲۴۵ متولد گشته، آنچه لازمه سواری و دلاوری است آموخته، سالها به آسایش گذرانید و در سال ۱۲۹۳ به لقب جلیل «ایل بیگی» سرافراز گردید و به فرمایش حضرت اشرف والا حاجی معتمدالدوله، چنان نظمی به ایلات بداد که نام دزد و دزدی رافراشوش نمودند و او را سه نفر پسر است:

خلاصه الاشباهان: عبدالله خان و احمدخان و اسمعیل خان. همه در اوائل مراحل زندگانی اند.

پسر پنجم جانی خان ایلخانی است: ملاذ طوایف، مظهر عواطف، قدوه بزرگان زمان، زبده اعیان دوران، صاحب ذیل اقتدار، نادره دهور و اعصار، اسیر الامراء محمد قلی خان ایلخانی که مادر دهر مانندش نزاید و ابناء زمان برای خدمتش نشاید. در درستکاری رایت افراشت و در راستگویی مانند نداشت، تا در قید حیات بود، نام دزدی را کسی در فارس نشنید و طریقه ناهنجاری از ایلات، کسی ندید. خطوط استادان خط را بهتر از خوشنویسان شناختی و محاسن شعر را از شعرا بهتر دانستی. در هر حرفه و صنعت بصیرتی خاص داشتی. در سال ۱۲۴۴ متولد شده، در سال ۱۲۵۰ به لقب «ایل بیگی» سرافراز گردید و از عهده لوازم آن به احسن وجوه برآمد و در سال ۱۲۹۸ به لقب و منصب ایلخانی مملکت فارس، قرین مباهات گردید. همتی بلند و طبعی ارجمند داشت و در سال ۱۲۸۴ به رحمت ایزدی پیوست.

و خلف صدقش: نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت سلطان محمدخان ایلخانی تحصیل کمالات لایقه را نموده، در لوازم بزرگی بر همه اقران برتری دارد. در سال ۱۲۸۴ به لقب جلیل «ایل خانی» سرافراز گردید و در سال ۱۲۸۸ که بلای قحط در ممالک ایران نازل گردید و شوریدگی و خرابی و پریشانی و پراکندگی در ایلات فارس افتاد به مصلحت وقت، از ضابطی و عاملی ایلات استعفا نمود و به حکومت بلوک فیروزآباد و فراش بند قناعت نموده به آسایش می گذراند.

و از اجله اعیان این محله است: سلسله حاجی آقاسی. اصل آنها از آذربایجان است. جد آنها امیر بارای و تدبیر، جاسع آیات افتخار حاجی آقاسی بیگ افشار آذربایجانی، در اردوی نادرشاهی لوای افتخار افراشته، سرکرده چندین نفر سوار بود و با سلطان عادل حضرت کریم خان مصاحبت و مؤانست داشت و بعد از انتقال سلطنت به نواب کریم خان که شیراز جنت طراز را پایتخت خود نمود، به ملاحظه:

ان الکسرام اذا ما سهلوا ذکروا من کان یالفهم فی المنزل الخشن  
حق صحبت او را منظور داشته، او را از آذربایجان بخواست و آن عالی جاه از طریق شام

به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته، به عتبات عالیات آمده، از طریق بصره وارد شیراز گردید و نواب کریم خان او را پذیرائی بسزا فرمود، خانه‌ای وسیع و منزلی رفیع در محله میدان-شاه برای او بساخت و مایحتاج او را پرداخت و حاجی معزی‌الیه به انواع کمالات آراسته بود، خصوصاً خط نسخ تعلیق را خوش می‌نوشت و خط سنگ سرسر قبر خواجه حافظ علیه‌الرحمه خط اوست و «تکیه حاجی آقاسی» در این محله که در این چند سال به «تکیه نواب هندی» شهرت یافته است، از بناهای اوست و او را دونفر پسر بود:

اول آنها نجابت‌اکتناه آقا محمد رضا جد اعلائی عالی‌جاه حاجی میرزا محمد قلی است که شرح حال او در محله سردزک گذشت. این بیت از آقا محمد صادق، «کوکب» تخلص پسر آقا محمد رضا است:

جان برافشام ترا چون از برابر بگذری      رخ پیوشانی مرا چون از مقابل بگذرم  
پسر دویم مرحوم حاجی آقاسی بگ<sup>۱</sup> است: جناب مستطاب فضیلت شعار، حکمت دثار، اعلم فضلا و افضل علما میرزا حسن علی، طیب، فقیه، حکیم. صیت فضائلش به اقصی بلاد رسید و جماعتی از بلاد بعیده شد رحال نموده، به شیراز آمده، از خدمتش مستفیض شدند و در حلقه درسش جماعتی از فضلا حاضر گشته، کسب مراتب علمیه را نمودند و مرحوم حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا فرموده است: کتب حکمای مشاء را از خدمت آن استاد بزرگوار استفاده نمودم و جناب میرزای معزی‌الیه در سال ۱۲۲۵ به رحمت ایزدی پیوست و از مآثر او کتاب حاشیه بر شرح علامه علی الاطلاق مولانا قطب‌الدین شیرازی بر قانون طب حضرت شیخ-الرئیس ابوعلی سینا و حاشیه دیگر بر شرح قرشی که تشریح قانون و فضیلت خود را در آن دو حاشیه ظاهر ساخته است.

و خلف‌الصدقش جناب مستطاب علامه زمان و نادره اوان، مکمل کمالات، متمم فضائل و سعادات، مخزن جواهر اصناف حکم، رابط مراتب حدوث به قدم، ادیب اریب، مسیح ثانی، مستخرج قانون معانی، بقراط دوران، جالینوس زمان، ناظم ابیات لطیفه، مبدع معانی بدیعه، افصح بلغا، ابلغ فصحا، مقله حدقه زمان، یاقوت معدن عرفان، محرر خطوط بر طبقات اوراق، مقرر نقوش بر صفحات اطباق، متمسک به لطف ربه الولی میرزا سید علی حکمت دثار، فقاقت شعار، طبابت آثار شاعر «نیاز» تخلص مشهور به «خوشنویس»<sup>۲</sup>. حکمتش ارسطو را شاد داشته، فقهش علامه حلی را یادآورده، طبش روان جالینوس را تازه کرده، صیت شعرش از شعری گذشته، خط شکسته را در درستی، خط نسخ بر خطوط خوشنویسان کشیده، در اخلاق حسنه اقتدا به اولیاء نموده در سال ۱۱۹۷ متولد گردید و مادر محترمه‌اش دختر میرزا جانی عم حقیقی

۱. نواب در تذکره دلگشا می‌نویسد: خط شکسته و نستعلیق را خوش نوشتی و در نظر همتش سیم و زر چون خاک و خشتی بودی، بعد از انقضای دولت زندیه به سفر هندوستان رفت و اعتباری کامل یافته بر مسند عدالت صدارت فرماندهان فرنگ نشست مثنوی هفت‌پیکر به نظم نظامی منظوم و مثنویات دیگر گفته. (دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۵۲).

۲. در متن: (یک).

۳. رک: آثار المعجم، ص ۵۴۵.

نگارنده این فادسنامه ناصری است که شرح حالش در محله بازار مرغ گذشت. در خدمت والد ماجد خود کسب مراتب حکمت و طب نمود و از خالوی بزرگوار خود سیدالمجتهدین حاجی- میرزا ابراهیم مطالب کتب فقه و اصول را آموخت و مرتبه شاعری را از طبع نقاد و ذهن وقاد خود دریافت و رموز خوشنویسی را از مرحوم خواجه ابوالحسن خوشنویس فسائی که شاگرد بلاواسطه مرحوم درویش عبدالمجید شکسته نویسی است بیاموخت و در سال ۱۲۳۰ واند به سیاحت هندوستان رفته، بعد از دو سال عود به شیراز نمود و از آنجا که فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به کین است، امر معاشش مختل شده، خانه نشین و تکیه جد ماجدش مرحوم حاجی آقاسی بیگ در این محله و ضیاع و عقار خود را در شیراز فروخت و دیون خود را ادا نموده، مدتی برای سرپرستی املاک موروثه خود در قریه نویندگان فسا توقف فرمود، پس عود به شیراز نمود و در سال ۱۲۶۳ از ناخوشی ویا به رحمت ایزدی پیوست و از مآثر آن جناب کتاب مثنوی در قصه فیروز و نسرین خیالیه است و اصناف حکم و مواعظ را در آن درج نموده و نزدیک به دو هزار و پانصد بیت است و دیوان غزلیات او نزدیک به پنجهزار بیت رسیده است و چند نسخه کتاب دیوان خواجه حافظ و خسرو شیرین وحشی و خمه نظامی و شاهنامه حکیم فردوسی را به قلم مشکین رقم خود نگاشته است و این چند بیت از آن جناب ثبت گردید:

در سبب نظم کتاب فیروز و نسرین فرموده است:

که از افسانه ام، مطلب، بهانه است  
 که افسانه به سر، سرپوش باشد  
 نخستش پرده ای بر چهره باید  
 بیاید بودنش در پرده مستور  
 نباشد هرگز ایمن از هوسناک  
 شود هرگاه و بیگه آشکارا  
 نیاید کسی تفاوت در میانه  
 که آید پرده اش فیروز و نسرین  
 نمودم بروی این افسانه سرپوش  
 نهانش همچو گوهر خرج کردم  
 ز لفظش سوی معنی آورد راه  
 سوی افسانه دارد تیزگوشی  
 مرا بر صدق و کذب او چه کار است  
 ز تشریف کهن بر خلعت نو  
 گرفته نظم از نظم «نظامی»  
 سخن رانم نه زان دارم تأسف  
 به احسن وجه و «جاسی» ترجمانش  
 دلم خواهد که آرم در میانه

نپنداری مرا میل فسانه است  
 بداند هر که او را هوش باشد  
 به محفل شاهدی شیرین چو آید  
 از آن تا چشم بدخواهان شود دور  
 که گر بی پرده گردد حسن بی باک  
 چه گر از پرده حسنی بی مدارا  
 ز عشاق هوسناک زمانه  
 بود اسرار عشق آن شوخ شیرین  
 چو سر عشق می زد از درون جوش  
 در آن اسرار حکمت درج کردم  
 که تا هرگونه مطلب هست آگاه  
 هر آن کش نیست هم ز اینگونه هوشی  
 چو از افسانه ام بیرون شمار است  
 نگویم قصه شیرین و خسرو  
 که آن عقد گهرهای گرامی  
 نه هم از داستان حسن یوسف  
 که یزدان در نبی کرده بیانش  
 نه از عذرا و واسق هم فسانه

که آن افسانه را کرده است نامی نه از فرهاد و شیرینم روایت اگرچه آن عروس حجله فکر ولی چندی است تا اکنون «وصالش» به کابینش گهرها سفت خواهد «نیاز» اکنون به دستاویز خامه در اظهار حقیقت تا توان کوش خداوند به پیران طریقت به تخصیص آن ابوالقاسم محمد که گشت از علت اولی چوظاهر که این نظم گهر داده تمامی ز گردون پایه اش را بفرازی ز لطف خود همیشه داریش دور ز نام کس نبخشیدم در او زیب ز مدح خسروانیم عار باشد به نام خویش کردم سرفرازش سخندان اوستاد نغمه پرداز به مزار بیسان از پرده راز که بر تخت کیان از تخم جمشید همه خلق جهان ز او شاد و خرسند جهان سرتاسر از عدل وی آباد گوزن و شیر با هم رام کرده به عهدش بر کسی از کس نه باری ز جودش آنچنان اقلیم آباد ز عدلش باز و تیهو رام با هم پسر بودش یکی فرزانه فرزند به تخت شهریساری، تاجداری زکان حسن، لعلی بود رخشان خط سبزش بگرد لب دمیده پریشان طره اش بر روی چون گل ز بهر چشم بد ز آن روی دلکش به بزم اندر چو شمعی محفل افروز همه روز پدر ز آن روز نوروز

به نام نامی خسویشش تمامی کنم، چون کرد از آن «وحشی» حکایت درون حجله باشد همچنان بکر در آورده در آغوش خیالش در اتمساش سخنها گفت خواهد بیان کن سر این سر بسته نامه ولی ز افسانه اش در پرده بنیوش به آن شاهان اقلیم شریعت که آمد نوری از اسرار سرمد جهان را علت غائی در آخر که گردد نامه فرخنده نامی به گوش اهل معنی جاش سازی ز تصریفات کج طبعان دل کور که مدح دیگرانم هست بس عیب کز آنم کردنی تر کار باشد که خواندم نامه راز نیازش که تبار این حکایت کرد بر ساز بدین قانون خوش در داد آواز شهی بد ذره پسرور همچو خورشید خدا را بنده، برگیتی خداوند سپاهی و رعیت خرم و شاد پدر نام ورا بهرام کرده به دورش با کسی، کس رانه کاری که اسم فافه از دوران براقاد ز پاسش گرگ و میش آرام با هم که از گیتی بدان می بود خرسند به ملک تاجداری شهریساری به بحر نیکوئی، دری درخشان چو خضر از چشمه حیوان چشیده چو بر گل از صبا افتاده سنبسل سپندی سوختی خالش در آتش به رزم اندر چو شیری کینه اندوز نهاده نام او شهزاده فیروز

و این چند بیت از دیوان غزلیات آن جناب تیمناً نگاشته گردید:

وی ز لطفت خارها، گلزارها <sup>۱</sup>	ای ز شوق در دل من خارها
سهل باشد در رهت دشوارها	گر امید وصل باشد عاقبت
غیر جان دادن به راهت کارها	بر سرم بگذر که دارم در نظر
روزگار از غم کشد دیوارها	در میان ما و شادی جهان
از رقیبان اینهمه آزارها	می کشد بهر توای گلرخ «نیاز»

ره نیاید در دل این زندان عشرت پیشه را  
جز می از جا برنیارد کند هیچ این ریشه را  
گر نمی زد عاقبت فرهاد بر سر تیشه را

تا نگیرد لشکر غم سر بر سر ملک جهان  
هر دلی را کاندراو غم ریشه محکم کرده است  
کی به عشق افسانه گشت از چاره پردازی «نیاز»

جانم رسید بر لب و عمرم به سر رسید  
بنگر چها که بر من از این چشم تر رسید  
پروانه را نگر که چه از بال و پر رسید

افغان که چون نهال امیدم به بر رسید  
سیلاب اشک سد رهم شد به کوی دوست  
ای مرغ دل ز بی پری آسوده ای کنون

بتکده ام کوی دوست، قبله من روی اوست  
سجده که عاشقان، طاق دوا بروی اوست  
چشمه کوثر روان بهر چه از جوی اوست  
گردن جان را کمند، سلسله سوی اوست  
با تو اگر شد چنین از تونه از خوی اوست

رهزن من زلف یار، رهبر من بوی اوست  
زاهد و طوف حرم، بر همن و سومنسات  
روضه دارالسلام گر نبود میکده  
دام دل هوشمند، دانه خیال وی است  
یار ندارد «نیاز» میل به خشم و به ناز

جز مرگ علاج کار ما نیست  
جز کشته شدن شعار ما نیست  
همچون دل پر شرار ما نیست  
یا بوده به روزگار ما نیست  
رسم است که در دیار ما نیست  
شایسته شهسوار ما نیست

امروز که یار، یار ما نیست  
در وادی عشق خسرو پرویان  
برق ارچه بسوزد عالمی را  
با لاله رخان وفا نبوده است  
با خسته دلان تفقد و لطف  
صیدی چو «نیاز» لاغرو زار

می خور به روی یار به آهنگ پهلوی<sup>۲</sup>  
خوش می کند حکایت انفاس عیسوی  
بخشد فراغتیم ز املهای دنیوی  
خواهی ملول گشت که این نکته بشنوی

اکنون که گل نشست بر اورنگ خسروی  
ساقی بیار باده که مردم نسیم باغ  
پر کن قدح ز باده که شاید دمی مرا  
ای دل ز فکر تفرقه خاطر نگاه دار

۱. در متن: (گلزار).

۲. به استقبال از غزل خواجه شیراز است به مطلع:

می خواند دوش درس مقامات معنوی

بلبل ز شاخ سرو به آهنگ پهلوی



غافل مشو ز پنجه شاهین روزگار  
 آزاد از غم دو جهان گشت آنکه او  
 آن تخم دوستی که فشانندی به دل «نیاز»  
 ای کبک خوشخرام که سرمست می روی  
 از جان و دل به پیرمغان کرد پیروی  
 جز غم نداده حاصلی اکنون که بدروی

و خلف‌الصدق مرحمت پناه میرزا سید علی نیاز است؛ جناب مستطاب کمالات اکتساب، عالم فاضل، طبیب لیبیب، کشف مشکلات، مفتاح معضلات، مکمل نفوس، حاوی کمالات بقراط و جالینوس، حسان زمان و سبحان اوان، ناظم عقود جواهر ایبات، صراف نقود زواهر کلمات، ادیب ارباب حاجی میرزا بزرگ طبیب '«وفا» تخلص. نام اصلی آن جناب میرزا حسن علی است در سال ۱۲۲۴ متولد گشته در خدمت والدساجد خود کسب کمالات علمیه نموده، سرآمد اهل عصر گردید و در فنون طب و تشریح، گوی سبقت را از همگان ربود و خط نسخ تعلیق را خوب نوشت، در رتبه شاعری ترقی نمود و صاحب دیوان گردید و در سال ۱۲۵۴ [۱۲] از شیراز به بندر بمبای هندوستان برفت، پس از سالی به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گشته، از طریق مصر و اسکندریه برای تکمیل طب به فرنگستان رفته، مدتی در شهر پاریس و لندن توقف نمود، پس عود به هندوستان کرد، سالها در شهر کلکته رحل اقامت افکنده به احترام و عزت تمام به تدریس و طبابت گذران نمود پس به نیت التثام عتبه علیه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه در سال ۱۲۷۶ از کلکته به بمبای آمده، مریض گشته، به رحمت ایزدی پیوست و او را اولادی نبود و این چند بیت از آن جناب ثبت گردید:

در سالی که نواب محمد علی پاشای مصری به عزم حج وارد مکه معظمه گردید جناب حاجی-  
 میرزا بزرگ: «وفا» این قصیده را در مدح او گفته فرستاد و چهارصد اشرفی رومی به هدیه گرفت:

روز حج و طواف شد ای که به طوف در خسوری  
 طوف سرای دل نما، تا ز طواف برخسوری  
 سعی صفای حج نشد، سعی صفای دل نما  
 گر نکنی صفای دل، با شتری برابری  
 جمره زنده حاجیان خوش به مناره در منسی  
 جمره ز سبجه کن تو وز آه منار دیگری  
 لمس حجر به طاق نه، ترک سیه دلی بگو  
 کاین حجر از سیه دلان گشته سیاه دربری  
 عور و ضعیف و بینوا، محرم کعبه وفا  
 ذکر به دل ز لب دعا قانع خشکی و تری  
 حلقه ماتم من از، حلقه کعبه خوتتر  
 خیز و به حلقه اندر آ چند چو حلقه بر دری  
 طوف نسا و حاجیان، ما و طواف سرد حق  
 زن بسر مرد کسی سزد لاف زند ز همسری

عمره و شوط می برم من به طواف قبله ای  
 گو به مناسک حجیم، خضر شود به رهبری  
 خاصه امیر پردلی پر فکری تسوانگری  
 آنکه به چنبر آورد گردن چرخ چنبری  
 نام محمد و علی یکشد و گشت نام او  
 یعنی از این دو نیستش باکس دیگری سری  
 در بر خلق او خجل، نافه مشک تبتی  
 پیش قیام او دوتا قامت سروکشمتری  
 هر که فروغ رای او راه کند به خاطرش  
 تا به ابد ز چشم او می بشود نهان پری  
 یکسر موی هر که را هشت به دل خلاف او  
 هر سر مسوی او کند بر رگ جانش نشتری  
 ای بر رای تو خجل آینه سه سکندری  
 آینه کیست تا کند رای ترا برابری  
 عید خوش است و روز خوش خوش گذران و خوش بزی  
 کز تو به پاست کشوری از تو رضا است لشکری  
 در همه عمر خویشتن راه کرم سپرده ای  
 به که بجز ره کرم باقی عمر نسپری  
 نام در این جهان بمان خیر در آن جهان فرست  
 تا ز صراط زودتر از همه کس تو بگذری  
 زنده نمانده تا کنون هیچ تو دانی از کجاست  
 ذکر خوش سبکتکین<sup>۲</sup> نام نکوی سنجری  
 مانده اثر ز سنجر از مدح معزی و بود  
 نام سبکتکین به جا از سخنان عنصری  
 ز آن دوسخی، دو مدح خوان، عهد تو است [و] دور من  
 من به سخن فزونترم تو به سخا فزونتری  
 تا سپرند اختران راه بر اوج آسمان  
 پشت نه آسمان چنان خم به درت به چاکری  
 عید چنین مبارکت، ظل خدا تبارکت  
 در گهر بلارکت خصم ترا توانگری  
 و تمام این قصیده، شصت و پنج بیت است.

از دور آسمان وز<sup>۳</sup> تقدیر دادگر      پایم چسان خلاص و نمایم چسان حذر

۱. شوط به معنی طواف کردن، گردش. ۲. مقصود پسر سبکتکین محمود است.

۳. در متن: (در).

هر جا که دل گرفت مرا گفت هین وطن  
 آنم که گفتمی که یکی مرد یک قسم  
 گفتم ز این مقله<sup>۱</sup> برد خطم آبرو  
 سقراط و جاتلیق<sup>۲</sup> ز دارالشفای من  
 بر طب شریک<sup>۳</sup> من نبدی کس وگر بدی  
 اقبال چون نبود از این نقشها چه سود  
 هر کس به هند آمد، اندوخت گنج و مال  
 تحسین مرا نه وجه خوراک است و نه لباس  
 آنرا که سر فراختم از مدح بر فلک  
 رویش ندیدم آنکه ز من به شدش مرض  
 آنم که بود در گه من مفخر شهان

هر جا که دل شکفت مرا گفت هین سفر  
 در هر فنی که خلق بر اویند مفتخر  
 نظم به جان عنصری اندر زند شرر  
 بر ضعف دل برند به در یوزه گلشکر  
 یک تن مسیح بود و به اعجاز دادگر  
 هم جهل به زدانش و هم عیب از هنر  
 من واهواه می برم از این سفر، ثمر  
 تحسین نه گاه اسب شود نه شعیر خر  
 خواهد همی به چاه بذلت سرا مقرر  
 نامم نبرد آنکه ز من گشت نامور  
 نی از هنر ز دولت آبی نامور

ای رفیقان ز روز خوش فریاد  
 گشت اقبالم از جهان ادبار  
 اخترم از زمانه کرد غروب  
 مآدر روزگار پنداری  
 روز عیش و خوشی بسدل شد

کار من با شب فراق افتاد  
 شد رواجم ز دور چرخ کساد  
 دولتیم از ستاره رفت به باد  
 سرسرا از برای محنت زاد  
 به شب هجر و ناله و فریاد

سیمرغ قاف را به سنان؛ گر کنم شکار  
 صد بار همچو بیژن گشتم اسیر چاه  
 گاهی به هفت سواد زده اردشیر سرسان  
 فرزین شود سوار چو شد هفت خانه سر  
 اختر چو دشمن است چه سقسین<sup>۴</sup> چه کاشغر

مقهور آسمانم و مجبور روزگار  
 صد بار همچو بهمن رفتم به کام مار  
 گاهی به هفتخوان شده اسفندیاروار  
 هفتاد ملک گشتم و شخمس نشد سوار  
 گردون چو رین است چه روم و چه زنگبار

هر که دل داد چو من شاهد بازاری را  
 تاری از چین سر و زلف تو گرد دست دهد  
 هر چه در دست توان داشت زیگانه نهان  
 غیر عاشق که نهد بار گران بر سر بار  
 جز «وفا» کو به سرکوی تو از جان بگذشت

گو قرین شو همه شب تا به سحر، زاری را  
 طلبه بر باد دهم نافه تاتاری را  
 غیر این دید جگر [خواره]<sup>۵</sup> گرفتاری را  
 هر که دیدم همه جویند سبکباری را  
 کس ندانم که به سر برد وفاداری را

۱. ابوعلی محمد بن مقله وزیر متولد ۲۷۲ هجری قمری، متوفی دهم شوال ۳۲۸ مبتدع و مخترع رسم خط بدیع است و پیشوای خطاطان که بر دست او و برادرش خط کوفی به شکل معروف زمان ما درآمده است. (اطلس خط، ص ۲۹۶)  
 ۲. در متن: (جاسلیق). ۳. در متن: (حشریک). ۴. در متن: (بستان). ۵. نام ولایتی از ترکستان؛ گویند که در سقسین ترکی دو کمان دارد گر زین دو یکی گم شد بار اچه زیان دارد (مولوی)  
 ۶. در متن: کاره خار.